

[illegible] الستار
[illegible] المختار
عبده احمد غفرله



در توحید باری عز اسمه

بسم الله الرحمن الرحیم سرو چمن کلام قدیم

اگر نه مد بسم الله بودی تاج عنوانها
نگشتی تا قیامت از خط شیرازه دیوانها

وفی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد

هر گیاهی که از زمین روید
وحده لا شریک له گوید

[illegible] وان ضد ضدها نهانست
لیکن [illegible] نهانست

فردوسی

جهانرا بلندی و پستی تویی
ندانم چه ای هر چه هستی تویی

[illegible]

7

بالذات واحدی تو و اعداد [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مناجات

الهی عبدک العاصی اتاکا
مقرا بالذنوب وقد دعاکا
فان تغفر فانت لذاک اهل
وان تطرد فمن یرحم سواکا

خواجه ابوسعید ابوالخیر

الهی تو نواز بادو من بیکس را
لطف کرمت یار بادا من بیکس را
هر کس بکسی و حضرتی می نازد
جز حضرت تو ندارد این بیکس را

ابیات

یا رب بگناه زشت خود منفعلم
از قول بد و فعل بد خود خجلم
فیضی بدلم ز عالم قدس رسان
تا محو شود خیال باطل ز دلم

وله

الله تویی یار و دلم آگاه تویی
گمراه منم برنده راه تویی
هر ره که بجز دگر روم از زیان کاه
از دم زدن از پی آگاه تویی

للعطار

ای بار خدای حق پرستی
بخش از چند چیز مرد و رستی
علم و عمل و فراخ دستی
ایمان و امان و تندرستی

در نعت شریف سلطان انبیا محمد مصطفی علیه افضل التحایا

ما ان مدحت محمداً بمقالتی — لکن مدحت مقالتی بمحمد

نویدی

دو عالم رهبر احمد مطلع اعجاز صنعتدر — [illegible] سلطان انبیا
[illegible] مضمون [illegible] — زلو لاک لعمرک [illegible] تاج [illegible]

ذاتی

[illegible] الاسلاک [illegible] حبیبی — [illegible]
[illegible] — [illegible] زده بالای [illegible]

[illegible] — **سلیمان الفقیه**

[illegible]
[illegible] التسب العالی [illegible]
هو الاول المخصوص بالفضل [illegible]
هو الآخر المبعوث [illegible]
[illegible] هو الرسل الهادی [illegible]
هو الصادق [illegible]
هو المجتبی المرتضی [illegible]
هو المصطفی الصافی

الا قل لقوم ما زعوا ان ذمتم
نجاة به صلوا علیه وسلموا

[illegible] — **نادری**

دلیل راه صبح سعادت محمد عربی
چراغ [illegible] محمد عربی
[illegible]
[illegible]

[illegible]

نسیم باد [illegible] از رحمت خدا [illegible]
کرمی رسد بشفاعت محمد عربی

[illegible]

نادری
یا رسول الله [illegible]
گرچه [illegible]

نادری
یا رسول الله برادنا خاک رهگذر
فالمسون باد هوا قل رشحه لطفک [illegible]

در منقبت آل رسول علیهم السلام

لمنلا جامی در سلسلة الذهب

مؤمنی مؤمنی خدای شناس
وز خدا بیم بود و امید و هراس
از کجا یات اعتقاد بر پاک
نیست از طعن کج نهادم باک
دوستدار رسول و آل کریم
دشمن خصم و خصیم الرحیم

چون بود و عشق خاندان کریم
چون بود دین اتفاق حکیم
کی ترا کینه است محض ایمان است
این نه رفض است محض ایمان است
رفض اگر هست حب آل نبی
رفض فرض است بر ذکی و غبی

چو مرا نیست کار با ایشان
دوستی ز او کار این ایشان
بیچو سلمان کان شیعه از اهل بیت
گشت روشن بجان تو ...
انا سوی الحب و ...
گشت ... الا ...
مست ... اللهم
لا یخافون ... الله

للامام الشافعی رحمه الله

لو کان رفضاً حب آل محمد
فلیشهد الثقلان انی رافضی

کلام حضرت علی رضی الله عنه

العجز عن درک الادراک ادراک
والبحث عن سر ذات الله اشراک



در وصف لطیف آل و اصحاب

صدق رسوله

اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم

علم از نظم یاران محمد

رباعی را چهار ارکان مصرع

قطعه

جمشید جهانگیر که با [illegible] / تاج سر گردون [illegible]

از دوده معالی [illegible] کیان

قطعه

سکندر [illegible] دارا [illegible]

آسمانست او و لیکن آسمان [illegible]

آفتابست او و لیکن آفتاب [illegible]

مثنوی

شاه [illegible] الاکبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بهرام [illegible] گور [illegible]

این بار در این [illegible]

اوصاف ملوک

سلطان سلاطین جهان باسط بساط امن و امان جمشید مشتری مهر و اسکندر کیوان خشم و کین بهرام مریخ حمله و آهنگ دارای خورشید غلام فیروز جنگ خسرو ناهید بزم فریدون [illegible] رزم و حزم سلیمان ماه رایت و علم افراسیاب ستاره خدم و حشم کاوس [illegible] بهرام کابوس کیو گرز نیرم طوس خورشید زحل محل و جمشید فلک مماس آمنه جمال فرخنده مقال فاحکم بین الناس نقد وقت اشراف و نتیجه قران اسلاف مظهر شرایف و مرآت لطایف جعلناکم خلائف فی الارض وارث ملک سلیمان حارس بسیط جهان بالطول و العرض ممهد اساس دولت و جهانبانی محیی مآثر عدالت نوشروانی خورشید عالم مکارم و احسان الی نهایت سلطان سکندر رایت و دارا درایت مفیض انواع نعم و عطایا معین کافه رعایا و برایا

در مدحت وزرای کزین

چو رای فرزده دانا رکاری بستی
بیابد بتدبیر عدل جهان عیش مستی
نظرش در مست وزارت بلند اختر فلک
بر آید بر ست آید جلیل بلند ...

چو کار مملکت انتظم داده
بیابد بکتوبد اقلیمی ملک آباد
کی وزرا از تراید ... الملک افت
... ولی ملک بالکنا وزنظام الملک ...

امین شاه جهان کا ... رهید در زمین
کو رای او رشن او شد جهاع ...
کو ملک کو یا الکنون نظام الملک ...

وصدور

ادب قوانین الملک با صاحبه بدیره
زینت ارکان الدوله رایحس تقریره
انیس الملوک والخواقین معز ... سلطنة
حبیب خاطر السلاطین سمت ... معمراته

الکاب وزرای عظام

دستور اکرم مشیر افخم ناظم نظام عالم مدبر امور جمهور امم رافع اعلام العدل والانصاف
... ناموس
السلطنة القاهره ناظر الخلافة الباهرة مظهر کلمة الله العلیا المحفوف بصنوف عواطف
الملک الاعلی حضرت فلان پاشا یسره الله ما یشاء

دیگر

جناب وزارت مآب صدارت نصاب دولت انتساب سعادت اکتساب واسطه
عقد الدولة الابدیة رابطة عقد الدولة السرمدیة قائد جیوش الاسلام صاحب العز
والاحتشام الصارم الصمصام ضرغام بیشه انتقام آصف زمان کمال اهل ایمان
مظهر عواطف الله تعالی مصدر الطاف لا یتناهی الغازی فی سبیل الله المجاهد لوجه الله
قائم مقام سلطنت سرعسکر سامی مرتبت وزیر اعظم فلان پاشا

در مدحت علمای عظام

آیت کریمه
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون

حدیث شریف
العلماء ورثة الانبیاء
دیگر
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

زورکی غایت علمنش عقول کائنه عاجز ضبط
برکیه آیت غفلتش نفوس ناطقه

ده جاجنبت ولت اتکد بکلت نظر [illegible]
ز نور نجیب شود ودید نوا آخر شکار آرا عقل کل ایتسین اوراو نمید
[illegible] طلع انجید

[illegible] فنون وحکم [illegible] اوده تعلیم
[illegible] فنون حکیم

[illegible] عقل بالفعل [illegible]

[illegible] حقایق اسلام
[illegible] کلام

[illegible] قلمت
[illegible]

اوصاف علما

سلطان العلماء العظام برهان الفضلاء الکرام رافع رایات الدین المتین موضح
آیات العلم المبین العالم الفاضل الربانی النحریر الکامل الصمدانی البحر الزاخر
والحبر الماهر کاشف اسرار المشکلات الدینیة بفکره الثاقب واقف رموز المعضلات الیقینیة
برایه الصائب ناصب رایات العوارف واصل غایات المعارف العلم الشامخ
والرکن الراسخ

دیگر

اعلم العلماء المتبحرین افضل الفضلاء المتورعین حضرة من تصدر بصدر رصفة الشرع المتین
واستند الی مسند العز والتمکین مفتاح کنز الحقایق مصباح ضوء الدقایق لسان
الحکام والموالی خلاصة الافاضل والعوالی صدر الشریعة المحمدیة محی الطریقة الاحمدیة
قدوة قضاة العدول عمدة الولاة الفحول مولانا وسیدنا فلان

در مدحت مشایخ کرام

حدیث

الشیخ فی قومه کالنبی فی امته

بیت

گرچه الشیخ کالنبی گفتند
کالنبی نیست شیخ [illegible] نیست

قد سخت حجاب الذل طائفة
اجلاّء الفقر [illegible]
هم السلاطین فی اطمار مسکنة
جرّوا علی الفلک الخضراء اذیالا

قطعه

[illegible] عاد و اندر ایشان ابد و [illegible]
[illegible] دنیا بی ایشان [illegible]
[illegible] اعلا
[illegible]
ملک [illegible]
تاج داران [illegible]
صاحب [illegible]

اوصاف مشایخ

غواص بحار طریقت مستغرق دریای حقیقت معتکف خانقاه تجرید عزلت گزین
بیغوله تفرید عارف رموز علم لدن سردفتر گروه اهل سخن
قطب فلک ارشاد صدرنشین محفل اوتاد

در وصف علم و معرفت

واصطلاحات علوم

الله کریمه

وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

ای لیعرفون

ابن عباس رض

حدیث شریف صحیح

طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة

حدیث

العلم علمان علم الابدان

ثم علم الادیان

اینجا است نائل العلم کامیاب ... [illegible]

طلب کردن علم از ذات فرض

کرد بر جن و انس آدمیت

... [illegible]

ما حوی العلم جمیعا احد

لا ولو مارسه الف سنه

انما العلم عمیق بحره

فخذوا من کل شیء احسنه

... [illegible]

قال علی کرم الله وجهه

تعلّم قوام الخط یا ذا التأدّب

وما الخط الا زینة المتأدّب

فان کنت ذا مال فخطّك زینة

وان کنت محتاجا فافضل مکسب

قال علیه السلام

سقتکم الی الاسلام طرا غلاما

ما بلغت اوان حلمی

... [illegible]

در وصف کرما و کرم

حديث

السخي في جوار الله وانا رفيقه

كالبحر يقذف للقريب جواهرا
جودا ويبعث للبعيد سحائبا

هو البحر من اي النواحي اتيته
فلجته المعروف والبر ساحله

سرمه از باغ ارم سر برآورد و سر نشر نخورد
[illegible] سرمه [illegible]

اوورد [illegible] نخب
[illegible]

قال بعض الحكماء اعجب العجب عقل الاكرم معه لي كرم لا عقل معه
تنبيها على ان احدهما لا ينفك عن
الاخر نقل من رسالة الامام
الراغب الاصفهاني
في الاخلاق

حكي ان شاعرا دخل على يحيى بن خالد البرمكي وانشد

قطعه

سألت الندى هل انت حر فقال لا
ولكنني عبد ليحيى بن خالد
فقلت شراء قال لا بل وراثة
توارثني عن والد بعد والد

فامر ان يدفع له بكل حرف الف درهم فكان المجموع تسعة
وثمانية الف درهم

در وصف شجعان و شجاعت

کس آنست که در شیوهٔ طعن و ضرب
شیران بپا نبرد آرد و ابطال حرب

یثبت علی الاعداء فی قوة الکمی
و یمس علی غیر الدرس مجلی

کو این که بر بیران دلیران کند
که سرپنجه بر صید بر (شیران) کند

قطعه

در زکمین و ننگی که در وان زصف اقران میدان زنیم
بپست بر جان و جهان که گرد اند و دلیران بکند

در وصف لشکر و جنگ و جدال
و حرب و قتال

لو راض منها الولاة برأیهم
لم تر کرّ منها العداة بشکوة

زمین لشکر شد از بسکه دریای خون
ز بسیار از زیک صحرا فزون

ز تنگ کمان کرده جانها ستوه
ز نه فرش کمان خیزد هم کرده
فردوسی

رای عالی نظرش مطلع انوار یقین
ذات فرخ اثرش مظهر الطاف صمد

ببر تیر خون ریختن تاختند
بهم تیغ و رایت برافراختند

گروهی جوانان رزم آزمای
همه غرق آهن سر تا بپای

از انوری
عمودهای دهوار زد و لشکر بخاست
جهان پر ز ماده شد از جیش و ...

بگرد و تفنگ بکر بیکار
بگرز چو سر ببر صفدر

همه با دل شاد و با ساز جنگ
همه کینه آور و با نام و ننگ

خروش یلان و دم کره نای
جهان شد ز کر خروش اندر آمد بپای

خروغ از زخم تیغ زن بحر
وگر از زخم ... بحر

دلیران شیر افکن جنگجو
همه کرده چون ببر با جنگ خو

بران رستم تو دم زخم پی
خروش یلان بود دیار کی

بهم زیران پیشه هم بالین
ز بالیخان بکوه هم ...

بپیچید شیر او ز بیچ کرگ آی ...
بوشش ... در کم دست بالا

دلیران شمشیر زن بیشمار
بر دم گرای چو بیحد ۱۱

انا ابن الفلا انا ابن البحار
انا ابن الضراب انا ابن الطعان

از نمونه ۳

خروشی بجان و دم کره نای
جهان شد که گویی اندر آمد بپای

رباسنگ زنبیلک موبهاتن
نهان گشت در نعره [illegible]

ز دو جوی تا دوک [illegible] دو
نفس در مجاز [illegible]

از نمونه دوم

یکی نعره زد زیر اندر مصاف
بدرید سیمرغ در کوه قاف

در وصف اسبان

انوری

سبک عنانی که انگه دو دستم او بپای
اگر نشان باشد به ابرشت چنین چنیه کند

کند نشاط و بنک عالمی که چنانچه
ز نشان باز نبید از دو جو از حیرم

اوز زمین را فتن او بست بر مجال
اوز فلک را چنین او بست بر قیاد

باز بست کوه و بکر و کوه بیابان
بر قفت ابر اگر وانش اند ابر او قیاد

باز جنبی که از غبار سر جنبه ز نبر
تند سبک عنان گرانست

طبع او انشا حشت مقصد اد عمانی زنهر
کام او در بافت خبر از ار کی نا خبر از

بنگام سر از مرکی ادینکام سر ندی
سبکتر از سر برنی کی از انداز

بچشم او بوی او ولیم بر زنبید
جو جیح او چون اوان بکند او جو او

بیم او بنک او بر دار او دنار زن بر
لغز بی بیون و ز زو غرضنم

تا بند اندر او از گود او بن
بانگ در او از بیع بجو بر و از ادم

در وصف حسن و ارباب آن

سعدی

زهی کشیده قلم لطف از لب و دهنت میم
خنده زلف تو ز چشم بسته از دهانت جیم

کمال خجندی

ای که زیر ای کل رخ دل الف نون و دام عنبرین
لعل لب تو بگشت خاتمه حسن با نگین

مجنبی

تا کل حسن تو بشکفت بصحن زمین
عشق بار در افلاک دور و نور دوید

سلمان

زد فلک ماه حسن تو صنع جهان آفرین
بگیرد چون سپید از زره دامن جهان جنتنا

انوری

ز گل ختن نیا که جهان بگیرد ز خط انگیز
چرخ کمند تو گرد تو بر ماه عنبر

معلوم اوله که ذات محبوبه اعضاسی حسنجه بر نسنه اطلاق اولنمه جایزدر مثلا لبی اعتباریله قند دیلر
کلی جزءک صفتی ایله توصیف قیلندن اولور یاخود مجموع ذاته لذت بولندیغی اعتباریله قند اطلاق
اولنمه روادر محبوب اوصاف مختلفه ایله توصیف اولنمقده بو دیدیکمز ایکی وجهدن بخفلک اولینه
نته کم خوجو دیمش مد قند و نبات و شکر و بادام و لعل و در سیب و به و سمن گل و باغ و بهار
و کمال بن غیاث دیمش مد تویی سنبل و سرو و نسرین و سوسن گل و عنبر و عود و مسک و عبیر
و محبوبی امور محسوسه و معقوله دن بر نیجه نسنه یه تشبیه ایتمشلردر اما جمله دن اغرب عمر و زمانه
تشبیه ایدنلردر که خوجو دیمش مد اگر نه عمر منی رسم بی وفایی چیست وگر زمانه نه ای شرط
مهربانی کو و کمال خجندی دیمش مد میان گریه بار تلخ در دل نگذرانیم که نتوان بگذرانید
بتلخی عمر شیرین را
از بحر سرودی

در وصف عشق و عاشقان

حدیث شریف

من عشق وعف وکتم ومات مات شهیدا — من مات من العشق فقد مات شهیدا

قال ابو علی

من لم یتعشق بوجه بهی وصوت شهی
فهو فاسد المزاج یحتاج الی العلاج

جامی

عشق آینه ایست تابناک ازلی
از [illegible] وجود و عدم [illegible]

صبری

عشق دو ورسون [illegible] قلبکده
[illegible] باده

آه من العشق وحالاته
احرق قلبی بحراراته
ما نظر العین الی غیرکم
اقسم بالله وآیاته

کمال خجندی

کمال صحبت جانان [illegible]
جهان [illegible]

مولانا

علت عاشق ز علتها جداست
عشق اصطرلاب اسرار خداست

در وصف زلف خوبان وکاکل وطرهٔ ایشان

شمس فخری

زلفت که چو افعی کمان بر میپیچد
دالی است بلب رسیده بر میپیچد
چون مار دو پیکر در لعل تو زهر میبارد
وحشی کان شد و بر کوه و در میبارد

جامی

دو زلف ترا اگر بنده
خود را زلف جان را بنفشه
خوبان چنین بلند بنفشه
که زلف صحرا بوی بنفشه

سلمان

دلدار ببرید زلف مشکین ناگاه
زین غصه شدم زجان من آه صد آه
گفتم که چرا زلف ببریدی گفتا
آن رشته عمر است دراز کردم تمام

کمال اصفهانی

آن زلف نگر بسان آن سیمبر صنم
آن حلقه بلی چنگ در صورت رخ جم
وان ابروی بین بشکل سر حرف نجیم
آورده وزیر آورده وزنها زده

فوزی

استخوان سر طره کاکل اجتنابی داد
سنبه جکر خط و زلفک دل اجواد

نوعی

دل طفلی بند ایتدی عقال زلفی
عشقنک آلی صاحب در بلا عقل

فغانی

زلفنک کیم عارضنده تو ریحان جبین
عمر سوی سر آورده وجود زنجیرا
اولماسه کیم تو غبار لاله ابری زرار
سنبل اولور اوراق صبحی ...

صبحی

دیده صبایه کاکلی انک
باشنده جرعه زلفکار انک ...

دی شب بشب تازه زلف چو درشن سر بیچ

کاتبی

گیسوی تو مارست وخطت مور و دل از غم
بیمار تو چون موی و بمور تو چون مو
زلف بنفش صفت شام سیاه شب و رنگین
ز بن صبح زده ... از زده ...

در وصف روی و رخسار و پیکر و جبین

ع

سوره فاتحه روی او زاهر که بود

قل هو الله احد خواند و بجان وصید

کمال خجندی

مطلع انوار حسنست آن رخ

مطلعی گفتم بدین

حسن

دلبر از زلف تو و اللیل چو خواند یاد

نظری از رخ تو افکند و الضحی آمد یاد

مغربی

بنگر تو بدان

بنگر تو بدان

ذوقی

گلستان

بهشتی

عبدالله

دو عارض

عشقیان لبان

جامی

خط تو سبزه

رخ تو لاله

علمی

در وصف روی او اثر جمال

ابرو روی ای

رخ یار اوزره دلا بابه چو ایتمه جمال

یوز آیینه در آنده گورینور عکس جمال

دگل اول نادره قنادی اوجنک ابرو یال

جنت او ستنده علی

باقیسا

صالدی

با جبریل طوتنشن

سرخاریله

قلمه صنعیله بازلدی

معلوم اوله که عربی لغتده **وجه** و **مُحَیّا** یوزدر و **خد** یکاقدر و **طلعت** گوزل و بیوک یوزدر و **صفحه** یوزک بر یانیدر و **عارض** یوزک ایکی یانیدر و **عذار** قولق جانبی در و **غرّه** یوزک آغیدر و **منظر** و **مرآت** فتح میم ایله یوزک مقابله دن گوزدوقنی یریدر و **وجه حسن** و **جمیل** و **قسیم** و **وسیم** یوزک گوزلی و آق رنکلو اولانیدر و **آدم** و **اسمر** قره یاغزدر و **ازهر** قزل و آق یوزدر و عجم لغتنده یوزدن سکز لفظیله تعبیر اولنور اهل دیلم **دیدار** دیرلر و اهل خراسان **چهره** دیرلر و اهل بخارا **رخساره** دیرلر و عامه **رخ** دیرلر و مبالغه و کثرت قصد اولنوب **رخسار** دیرلر و بعضیلر **گونه** دیرلر و پهلوی دلنده **دیم** دیرلر و مطلقا **روی** دیرلر سروری در بحر المعارف

در وصف خال

عبد الواسع

بجاه دوست الف بر رخ تو
خال مشکین چو نقطهٔ او بست
با بینی و ابروی تو آن نقطهٔ خال
چون کوکب منخسف میان دو هلال

قطیعی

با چشم تو آن خال تو ای حور نژاد
دالی ز رضا افتاده که آن را نه نهاد
این خال سیه کا بر در ابرو بنگاشته اند
یک قطره ز دو چکید و بر چشم نهاد
آن خال که بر آن رخ خرمن گل
مشک است کسی که نشانده بر آن گل
زاسید بمژه با ندازد ز فانوس گل
گو مشک نهاد دست و بیخ دارد سنبل

نزد ایزدی

خالیست ترا چو چشم آن حور نژاد
همچون دل ما سیاه بر آن افتاد
هر که که بود در نظرم آن دو سیه
گویا که دلم ز جا برون رفت نهد

نظامی

خال سیه میان دو ابروی یار
شهباز چنین که بر ... شکار

مستنبع

دی گفتمش ار کشته دل از عشق تو جان
بر سیب تو چیست نقطهٔ غالیه گون
گفتا ز لطافتی که در سیب منست
آن دانه بود که میتوان دید درون
خالیست سیاه بر رخ آن مه روی
افتاده خوش و عجبی افکنده
چون مهر که از ... افتاده
با قطرهٔ آبی که چکید از ...

ع

نبت البنفسج فی حوالی خده
فتفتت بر بوعی المرجان

کتب الزمان بخطه فی خده
هذا جزاء بعد بعد العاشق

ابوهلال

اعجم البنفسج انه بعذاره
حسنا فقلت من لفناه لسانه

رام

ابن آمد و در سبکرد جان بجای بر
آمد و دلم از خوی بپیراداد

کلزار حسن فاکرفته اخبار
جز کار کسی نماند کار ادرات

خواجه

اگر چه در خوبیست آن خط ولیکن
خطا کردست کان تیز جو او ابتر

خطا کردم که سلطان حسن را
براتی بر نه جا و را او ابتر

جامی

خضر اخوای که بینی بجا لب آب حیات
خط سبز از لب بین لب او بنگر

خواجه

رخ ستور و خال اسباب آن بر بستو
خط عنبر و الف کرد از او

ع

نبات سبز چو بر آب آن لب ارزند سبز
محیط باده آن از ب بنا او

در وصف دهان و لب

کمال خجندی

کنایتست حسن تو صورت ملکی
عبارتست ز لعل تو روح ناسخی

ایضاً

لعل جانبخشت روح القدس یکی
در دو رخم نیست جای سخنی

ایضاً

جسم تو در دهانش حالتی بر دارد
بازبان حال جواب سخن ز ترکی بکند

ایضاً

کرد در نطق نقطهٔ موهوم او دو نیم
پس بنطق کلام جان [illegible]

قطعه

خم زلف تو شکسته بهیچ دست
تو ز بیان با هیچ دل و دو دست

نام

حال نیست خال تو را نه نظر سیاه
اثنک نیست لعل تو ز آن کس [illegible]

لب [illegible] ملک [illegible]
راست [illegible] هلال [illegible]

صدر الدین

در وقت تبسم [illegible]
جز نادر شتهٔ ذات آنست در دو دم

ابن عماد

[illegible] سخن از نطق او از لب خیزد
عقیق الیمن و لعل را ز خنجان [illegible]

شیخ سعدی

بیان لعل چون خون [illegible]
سواد زلف چون [illegible]

کمال الدین
باوردی

در دایره وجود بهر تو دلیل
هست آن دهنش نکویی خطی نقطه

موجود نه معدوم [illegible] سخن
معترفی بکوچه حال [illegible] حال

رهائی

دهان تنگ آن [illegible] وجود دست [illegible]
که نیست در وصف [illegible]

اگر گویم که تو وجود دست بد [illegible]
اگر گویند بر بیان گو بنام از [illegible]

اگر گویم که معدوم است عقل [illegible]
کرم کرکی ز نه معدوم کار [illegible]

معترف ذات الله موجود و اید معدوم
او را تا سنده و واسطه [illegible]
حال بو تشبیه [illegible]
دهان محبوبی حاله تشبیه ایتر
سروری

کمال خجندی

نیی بر ایت حسن تحت نهایت لطف
خط تو تحت حسن [illegible] لطف

محبوب سر چنک [illegible] چون سر جنبه بازبینی آیت علامت
لب [illegible] بلا جیم [illegible]
از سر بارفدم [illegible] جای دل ما

اشرف

دل لبه مایل [illegible] قلوب [illegible]
لب [illegible] جیم [illegible]
بلا در [illegible]
وردی [illegible] بلا در [illegible]

حسن

بیت در [illegible] ناضلی [illegible]
امانه قصد ایده [illegible] کافر [illegible] نعوذ بالله

سروری در بحر المعارف

در وصف دندان و غبغب

شیخ سعدی

کر این نقطه دگر بار در جهان آید
چنانکه دعوی اعجاز بجز سیبین
تا آب زنخدان نتواند کشید چون تو الف
بسیر حلق خضر نتوان رسید بتا زنخ تو

معزی

دل بر دلبر نه از صنم آفتاب رو
رخ بر رخ جمیع بنمای کای ابر سر زنخ
نامو بزیر رسیمی بجای و در داری سنگ زنخ
تا شب نشیند بیای و در دار زیر ذقن

در وصف سینه و پهلو

جامی

بر تن سیمت آبی از لطف نرم و نازک
گر ز تنت خواهم ابن آب کرد از او

عطار

بی کیا از نازکی چون پرده برگ [illegible]
سینه‌ای از صفا چون برگ کوه سیمین

معزی

در سینه چو حجر دارد و برماه جلب
ماه نو زیر بر آمد و سیمینش انار
[illegible]
[illegible]

کمال صوفی

در آیینه ش [illegible]
بیا بیین دل او [illegible]

جامی

در پستان [illegible]
جای [illegible]

خسرو در تشبیه پستان

دو نارنج [illegible]
[illegible]

سعدی

پستان [illegible]
[illegible]

در وصف دست و انگشت و ساعد

علوی

گفتم که دست جانان از آن ناخن نگارین
خندید و گفت جان من فهم از ابر شبنم

داوری

بنمود ساعدت ید بیضا ز آستین
انگشت چون هلال تو شق کرده ماه را

عنصری

چو بر روی ساعد نهد سر بخواب
سمن را زبیضه سازد ستون

نظامی

بان ساعد که از سیمی و دو بر
دو سیمین تخته شد در تخته

جامی

بچشم برهم بگیرند چو از دو ساعد تیز
دو گنج سیم نهان اندر آستین داری

ه

روز ز بسته بنی نگار خواهم بخیم
تدرو ز نرگس ناصر بان نغمه

یا حبیب

سفینه کرم

عبد الواسع

قد تو چون الف و قدم همچون جیم
سر و تو لام الف هم ز ضم بسم ابرام

کرد او در کنج دور تو گرد خم زلف
زان کجا دور نگرد دو زلف کشم

جامی در محبوب در وصف قامت

شاخ بنفشه در کنج جنبت بیخ و بن
سرو آزاد و کرد از رخ زلفش ز جاه جام

قد تو چنانکه بر لب دریا
طوبی برد از قامت تو جو نام دو

کمال خجندی

نقش خط با بیان ز دیده زار
ست چون سکین بر کنج بر نیم زده

حسن

از قد تو بر غنچه چون سمن سمان بست
طره کاکل تو همچو خط نسرین

نظامی در وصف کمر

خمیده بیرون از سودای خورشید
نی ز بهجت چو کاکل کردن باز پید

قطب غزا

عجبت از طبیعت شعر
باز از بر آب در ره

قد خوبان سرو بخوابند
سرو جو بت نازنینه

جبینها

و التقی الا لواء بر خم تا ... هم
و الطرف فی الا ... سیف باز

نظام

تا سرو تو خوانم چو گویم سرو ما
هم تن تو ز ابای ... بر سر ما

ابن فغانی

سبا ننشر او بوی ... از صدره تیم
سبا نتر کر از بوی او بوی نسیم

در وصف ساقی و بادی

سیف الدین

هر کو با یاران و ساقیست یکی نظر افتاد گفت
تا جرا بیو بند افتاد دست با شاخ نفیس

کمال خجندی

ساقیست باده و ستد زندان ما هیچ نیست
با بوی بوی کنده و مو ز بیغش نیست

شیخ

زر نقد طبیعت بسیم ساقیان آمد
وز ریکش اوج خود بگشت از ناز

امیر

ساقی از زهر بترد با ساقی جبین
وان کیست که او سیم از او نبود

نجمی

بلو این جهان ساقی از کسی نیست
ستاده بر سر با باده

کمال خجند

با بیز که مست با ساقی آمد جا بیز
ما با دیان او در ساقی جای دو لبان

در وصف چشم و ابرو و مژگان

رامی

در دو رکمان ابروی تو پیوسته [illegible]

چند روی تو آفتاب در قوس [illegible]

کاتبی

[illegible]

کمال خجندی

[illegible]

[illegible]

معلوم اوله که کوزه عرب عین و باصره و مقله و ناظره و عجم چشم و دیده دیرلر و کوز دورت
قسمدر بری شهلا بری کشیده بری خواب آلود بری میگون و غمزه بونلرک هر برینه
لازمدر چشم شهلایه عبهری دیرلر و نرکس کبی قدحه تشبیه ایتمشلر

در خرابات مغان کوی گلستان غافلند — از شراب شوق جام نرکس شهلای تو

و چشم کشیده اولدر که طارا ولوب کاف مسطح کبی اوله ک

ز چشمش یک نظر کافی بود لیکن چو من بینم — کجا آن دل که من دارم قبول آن نظر کرد

و چشم خواب آلوده مخمور دیرلر و چشم میگون اولدر که شراب رنکلو اوله نته کم اشرف [illegible]

انچنین باده رحسی که ترا در جاست — چشم شهلای تو میگون نشود چون نشود

در بحر سروری

طلعتش از پرتو انوار قدسی آینه بین
خاطرش از نسخهٔ اسرار غیبی کار نظر

چه بابست قلم در انامل کریمش
مرزنش بخشد حیوان ز تنش سنبل نگار
چه طوطیست زبن کلکش گوهر افشانش
که میچکد همه آب حیات از منقار

بیش از طبع آید آرایش شمع هر انجمن
چشمه خورشید اگر تابد ببین از این زمین

در وصف سیم و زر

ای زر تو بی آنکه جامع لذاتی
مقبول خلایق همه اوقاتی
بیشک تو خدا نه‌ای ولیکن بخدا
ستار عیوب قاضی الحاجاتی

بی زر ننشین که کار زر دارد زر
پیش همه اعتبار زر دارد زر
گویند که اعتبار از زر بهتر
بشنو تو که اعتبار زر دارد زر

در گفتارها و اشعاری که مناسب مکاتیب

خوش است آنکه ره وصال تو پیموده ام
وز دیدن دیدار تو بی آسوده ام

نامه بنوشتی که از دست تو دلی گویم
از کاغذ سیاهی نامه من سوده ام

در نامه ز تو چو دست بر خامه نهم
خواهم که دل اندر شکن نامه نهم

قطعه

خوش تر ز خط و لفظ تو آن نکته کجا
دل در بر من جای ز اشک نامه ما

مع نامه که هر یک از لفظ خاص خوشتر
زر و بدل لطف هزار از نامه تو نیست

معاینش از راه دل و دیده در سینه جا
هر جای که جا است در آن دای

در نامه ها معاینش ز لطف و لطف
چو در سیاهی اشک نگاه

در تحیت و ثنا و تسلیم و دعا

ع

سلام از بر بستان بکره ای صبا [illegible] صبا

بران دیار که آنجا مقام یار منزلت

نیاز بندگی ما را عرضه کن بخلوت [illegible]

چنانکه لایق این عهد [illegible] عزت

ع

برای [illegible] صبا عرض [illegible] دینا

بجا بیا که [illegible] بالطف [illegible]

بعد از آن بگو که دعا گوی [illegible] غایب

که [illegible] در [illegible] [illegible]

ع

سلامی چو اخلاق [illegible] [illegible]

سلامی چو الفاظ [illegible] [illegible]

سلامی که با [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

حاجی

برادر صبا [illegible] بگل [illegible] ببر

ولیکن [illegible] [illegible]

ایضا

انکه بسلامی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ع

دعاهای [illegible] که باشد [illegible]

ثناهای که با آن [illegible]

[illegible] از [illegible]

در وصال و فراق

کلام
لکل جمع افتراق

گر شیخ و دیر گر کلیسا تو جو نبر
جفا که بین و دلبر بتو نبرد

گر قصه وصال تو دور نویسم
انگشت و قلم بهم بسوزد

گر نقد نداریم وصالت از دست یار
در دو جهان غنیمت جنان ایمنی بس است

در فکر اگر وصال جستن ما منت
عمر بست تو اتصال و صافی

در ناله دان و داغت از ما به یار
دانی که چه عذر بود و این نفع داراز

زانها که ز سیلم که انسان اسپیلی بود
گر دو گوه را آب در زمین داراز

درطلب عفو واعتذار

الاصاغر یهفون والاکابر یعفون

کلام

ستم خیر ابید عفوست

چو چشم افتدت بر گناه کسی
تامل کن اندر عقوبت بسی

که سهلست لعل بدخشان شکست
شکسته نشاید دگرباره بست

قطعه

حضرت سلطان نه بنده با جرم [illegible]
همیشه متعصب نگوید

نقل کلام کریمان قدیم
بن آدمی خود و دیدیم و فرض ابد
قول احمد ابوبکر کسب دانش

در تهنیت مناصب

لقد نشر الاقبال تا [illegible] من یمن اسعد
باقبال لک [illegible] ابجد

فلما سمعنا ما بلغت من العلی
طربنا و صحنا ان الحمد والمجد

از این نوید مبارک که ناگهان آمد
بشارتی بدل و مژده بجان آمد

شکر خدا که آمد و بخت کارساز
بر جست آرزو و دست همه کارساز

این تازه که جان [illegible] زان
کاین تازه آرایش جهان

در حق شمس [illegible] رحیم
نادری افندی [illegible] عونی زاده
حاکمی افندی

دوم ایکی صدارتنه اولدقده عونی زاده
[illegible] جهان [illegible] آمد

چلبی جگر گوردوم فرزند اولدیکه
اولدی زندان جهان [illegible]

برفرجه درستی ایله کلدی مبارک

در تعزیت مصائب

ه

با قضای ازل و حکم قدر چه توان کرد
در چنین واقعه جز صبر دگر چه توان کرد

همه را در دل خاک است [illegible] چه توان کرد

ه

اگرچه خانه [illegible] رفت [illegible] جهان
همه را [illegible] که گذر [illegible]
ولی کنایه بر [illegible] کل من علیها فان

در محبت و مودت
در بغض و عداوت

در تولیف و تولی دوست و دشمن

دشمن دانا که غم جان بود
بهتر از آن دوست که نادان بود

دشمن اگر لاف مودت زند
صاحب عقلش نشمارد بدوست

مار همان است بسیرت که هست
گرچه بصورت بدر آید ز پوست

روی دل آن کو ز طاعت بر تافته است
او دوست آن دشمن او دشمن ماست

بشوی ای خردمند از آن دوست دست
که با دشمنت بود همنشست

در شکایت بخت و روزگار و فلک غدار

دیوان فانی علی ابن [illegible]

آب بد زروم و کوثر سفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

بخت یار او بیچی موفق اصحی [illegible]
محو نمم کم تر عصر نه او [illegible]

در نوعی

همه یار تو و از نیم [illegible]
بی نغمه نوا و از نوا بانشند

قطعه

چو مالک کاسه از فرق [illegible]
زبان بهر بود خویش [illegible]

الحی برم [illegible] که بیا دیوار دل
او لب ایمه اظهار [illegible]

زنو چو بیند در دو [illegible]
که برتر از تو [illegible] بخت

جمع ایمن مجلس عالم [illegible]
آوا [illegible] او [illegible]

سعدی

گر بر ز نو [illegible] بخت
[illegible] پرده [illegible]

ازین نشنی رفیقان [illegible]
صدایی بهتر است از [illegible]

اگر بهم بر نوبت [illegible]
هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد

آب بکوثر و زمزم سفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

[illegible]

قطعه

بیکا جور بلد و [illegible] قیب
بر بکاه [illegible] حسرت و [illegible]

بخت و دولت [illegible]
[illegible]

قطعه

غم [illegible] در کوی [illegible]
فارغ ایام [illegible]

عاقل از کلبه [illegible]
عاقل از روی طرب [illegible]

پیر [illegible] جامه [illegible]
[illegible]

می کون [illegible]
هرمند [illegible]

عصمت

باز در بخت [illegible]
[illegible]

بجرم [illegible]
و فار بنا عذاب [illegible]

بخت و دولت [illegible]
جابه [illegible]

در صبح و شام

چو شاهنشاه صبح آمد بر اورنگ
سپاه روم زد بر لشکر زنگ

بر آمد یوسفی از چاه در دست
ترنج مهر زلیخا وار در دست

و خنده شبی که قطره جو
در رنگ شفق نقره بود کار او

ازفرط تب عیسی تو زار و نزار

مجنون شیرازی نکرار انتر جبی

لیلی بی عم وصل ایلدو کنده زندان دنیا

مجنون ایشید ورع بر انتر جبی

جامی

هلال عید با ابرو آن یار برمی نر

اکر ماند شبی ماه نو شب دیکر نمانه

مشفقی

کمونه کی نه آیا دو کرکسی حرف غنی نر

اکر ماند شبی ماه نو شب دیکر نمی نه

ثانی

هلال نیست بر اوج سپهر جاری

فلک زدیک شنه نیغ بر مو ایام

مشفقی

مناره بیت کبر اوج طاق جار

زمین بکار ماه نو کیر بر مو ایام

سؤال ابو علی

گویم ز طبیعی دگر کان صفا
در شکل این حرف جواب فرما
گر بند خدا بود دگر هیچ نبود
چون هیچ نبود پس کجا بود خدا

جواب ابو سعید ابو الخیر

ای سائل این مسئله را بنما
بیدار ببین که هست مکان خدا
تو همی که تو [illegible]
جان در تن تو ببین کجا دارد جا

کرم الله وجهه ... معروف ...

نحن الناس فی غد اطبعنا حب علی ابن ابی طالب
عینت الناس علی حبه فلعنة الله علی الغالب

و بیت سلطان سلیم

ما عیبکم هذا و لکنه بغض الذی لقب بالصاحب
و کذبکم عمر و عثمان فلعنة الله علی الکاذب

شیخ آذری

سوی هندوستان روم گاهگاه
کار اصل هنر نکو رفته
که سخاوت کرم ز اهل زمان
بر زمین سیه فرو رفته

هم

آذر از شیخ روزگار آن کو
ره هندوستان نکو رفته
لیک از رو ... سخن ...
بر زمین سیه فرو رفته

دیگر

تا قابلیت آنکه بدولت بسر برد
در هر زمانه در طلب قابلیت رفته وقت

جواب

داد حق را قابلیت شد [illegible]
... قابلیت داد
سو العجبی ... یا فایده ... زهر بود
... در طلب مرد قابلیت

خواجه رشید الدین وزیر سلطان ... در آن وقت که در حبس ... بود

قطعه

مرا آوردی ز رفعت با مروی ... لطف
... خدا ... کار
کنون سلطان ... سخن ...
دین ... الا ... سلطان

جواب سلطان ...

زان خردها دادت خدا ... والی عدل
عدل ... کردن ...
ظلم کردی عدل ... طمع ...
هم از آن ... که داد ... هم از آن ...

سیف الدین فرغانی در حق قاضی ... قزوینی

چشم تو از روی معرفت کور است
... تو بر روی تو چون ... کور است
در صورت آدمی اگر ابلیسم
چشم چپ تو راست ... [illegible]

جواب قاضی قزوینی

گفتی تو مرا کور همه خلق شنید
حاجت نبود بلفظ خود ... دید
ای کاش که چشم دیگرم کور بدی
تا روی تو قلتبان ... ندید

مولانا هاتفی که خواهرزاده ملا جامیست
گویند که چون اوراد عزم تتبع خمسه کرد
با مولانا جامی مطارحه کرد او گفت که اگر تو
جواب سه بیت حکیم فردوسی رحمه الله
گویی

درختی که تلخ است وی را سرشت / گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب / به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد / همان میوه تلخ بار آورد

فضولی [illegible]

اگر [illegible] آدم [illegible] بهشت / بود همدم حوریان در بهشت
در آن محفل پر صفا روز و شب / ز جبریل خواند فنون ادب
بآن اعتقادم که انجام کار / نکرده از او جز بدی آشکار

نوائی گفت سالها [illegible] جواب [illegible]
ملا هاتفی این چهار بیت گفته نزد مولانا
جامی برد که

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت / نهی زیر طاوس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش / ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمه سلسبیل / در آن بیضه دم در دمد جبرئیل
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ / برد رنج بیهوده طاوس باغ

مولانا جامی تحسین کرده رخصت جواب خمسه گفتن داده
از تذکره میرزا سام نوشته‌ام است

سوال سلطان حسین بایقرا
[illegible]
چیست پنهان زیر دامان [illegible]
جواب [illegible]
نقش سم آهوی چینست بر برگ سمن
سوال [illegible]
باز شیشه دیگری [illegible]
جواب [illegible]
غنچه [illegible] بدهن
سوال [illegible]
گوهر دو یک صبا اندر دهان [illegible]
جواب [illegible]
قطره قطره [illegible] بر زبان

سوال مولانا [illegible]
جهت مولانا [illegible]

یک [illegible] مثال کرده بر [illegible] گذر کن / با حضرت [illegible] رسان دعا
بعد از دعا بگو که [illegible] خواجه حافظ / هر چند [illegible] نکند [illegible]
کشتی شکسته‌ایم [illegible] / [illegible] آن یار آشنا
بعضی نشسته خوانند بعضی شکسته خوانند / [illegible] دعا
هر کس [illegible] / [illegible] خطا

جواب [illegible]

آمد نسیم [illegible] / [illegible] بار
در گلشن محبت [illegible] / [illegible]
کشتی شکسته [illegible] / هر چند [illegible] معنی [illegible]
کشتی شکسته [illegible] / آنگاه یار [illegible] آشنا
[illegible] شکسته جست [illegible] / [illegible] آوازم دعا
جامی که خواجه [illegible] / در [illegible]
معنی قرار داده [illegible] این گذار

در ایمان و اسلام

قدس الله سره

المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه

وفی

مسلمانی که گر دانی که در بیگانگی وحدت
زهر تو جنبه خود زبان دارد و ازو مسلمانان

عداوت نیست جز بلیس با ایمان گرو دارد
زهر طرف که شود داخل شد اسلام

اصیل اصل از جهان بد و کافر کند خطش
جود ابانه کذارد ملک او به کار اوان

نماز از کیفیت قضا بود ممکن
زمان صحبت یار از قضا نخواهد بود

آبرو سنگ از اصل دراه صلی
عمر چندان بمان او بقدر ای

بی‌جهت نیست نماز صوفی از
آبرو سنگ از بی نیاز ...

سام بلند ...

بیغوله ... ابو ... صلوة آمده سریع
بنویس جانب صلوة ... او ... آن ... نم
واه سوال ... باز ... نم

... در مثال ... در وقت ... آمد
... سود اولو ... بود و ... بود

جهت جامعه

نثر

اسم و سرکه هر دو صفرا نشانند

و لیکن درخت بید هر دو ترا زیند

درخت و درزدو و ایشان هر دو بر آرند

نظم

سپید و سرخ هر دو از آن آند

عود و خواجه هر دو بربایند

عسل و ماست هر دو از شیر زیند

کافور و فرنس هر دو بی تمیز

درد و حال هر دو بر دارند

شکر و عطار هر دو بر اند

مطالع عجیبه و ابیات غریبه

[illegible]

[illegible]

عرض ایلدم فتیلهٔ داغ دل ویری

اعلا بخورلر دیدی کوردکلده اول

[illegible]

تفألات

یوسف علیم

در سنه [illegible] سلطان عجم
بشارت [illegible]
سلطان سلیمان [illegible]
دو لشکر از جناب آصف [illegible]
که حضرت سلیمان [illegible]

مصراع
مطلع اول در سلیمان [illegible]

تفأل
عزیز مصر برغم برادران غیور
ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

فال
طعنه [illegible]
[illegible]

دوران [illegible] گفته‌اند
ازلی آب [illegible] خلق جهان
خصم [illegible] کام

صلح [illegible]
[illegible]
خلق ازین صلح صفا [illegible]
داده [illegible]

چون [illegible] تاریخ [illegible]
تا زده [illegible]

منهی اقبال درین کهنه دیر
غلغله انداخت که الصلح خیر

فال محمد
از دل ما عشرت امروز [illegible] فکر
مایه نقد بقا را که ضمان خواهد بود
ماه شعبان قدح از دست منه کین خورشید
از نظر تا شب عید رمضان خواهد بود

فال [illegible]
سوخت جام ز آتش عشق [illegible]
جز کف خاک [illegible]

[illegible]
رافضی [illegible]

۴۲

فال [illegible]
بحضور [illegible]
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست
عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم
از که می‌نالی و فریاد چرا می‌داری

فال [illegible]
کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز
باشد که باز بینیم آن یار آشنا را

تفأل از حافظ
در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را
حافظ به خود نپوشید این خرقه می‌آلود
ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

فال [illegible]
ز بنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم
تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

[illegible]
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ
که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت

صائب

ظالم از کرده‌ی خود دست ندارد از خشم

تیر آخر به عقاب از پر او می‌آید

در اشعار دعائیه

چون نشد دور و زوال انجم
همچو لیل و نهار در دوران

در زمانت عدل تو [illegible]
دین و دولت بر اوج نظام

الهی دولت و اقبال [illegible] باد
بخت شکی [illegible] دوران [illegible]

رباعی

یارب که سعادت تو روز افزون باد
با شرف تو بر سر گردون باد
در ملک تو هر زمانه چون [illegible]
حکم تو و تقدیر یکی مضمون باد

کامکار از چشم بد از ماه چاکر دور باد
خانه عمر تو باد دور از بد معمور باد

رباعی

یارب به تو چشم بخت روشن بادا
بزم طربت همیشه گلشن بادا
کاشانه دولتت نشیمن بادا
وان جمله نصیب بد [illegible] باد

قطعه

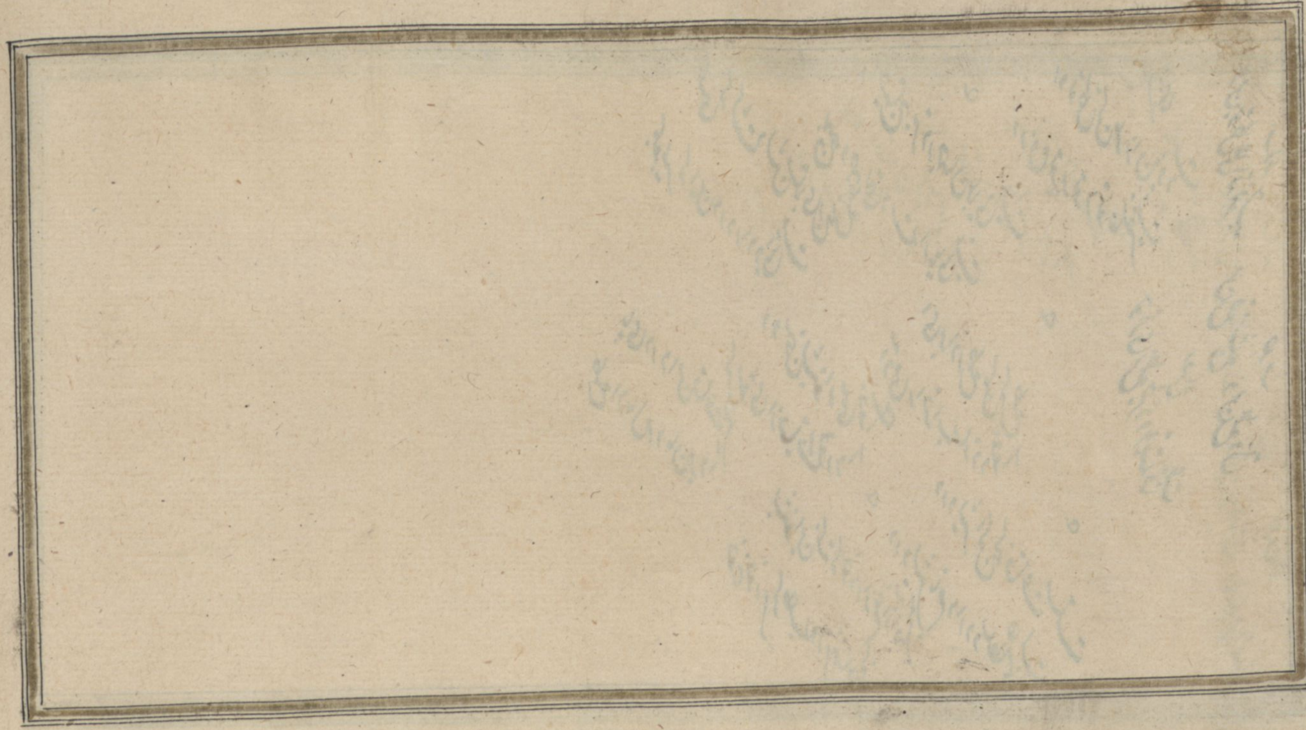
همیشه تا که بود سیر ماه و چرخ و جهان
بدور حسن حالات [illegible] کرد
دیدار شریف [illegible] دولت
همه تا که زمین [illegible]

۵۰

در سالوسی وریا

از طاعات ریایی سجده های سهو شیطان
نیازی بی پرستان از نماز خود پریشان

سجده در پای بت زاهد ز تقوی نو بکند
بهر خانه نه کلی کهنه ز بار داری زنجیر



در توکل و قناعت و حرص و طمع

الآیه

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

حدیث

من قنع شبع ومن طمع ذل

مثنوی

مصراع

خواری ز طمع خیزد و عزت ز قناعت

او توکل کن بر رزاق ای دوست
رزق می‌آید بر او ز او عاقبت

از احتیاج بیرون در جهان بلا بی عزت
بیچ و صبر نهی و دست بی طمع

کسی که گشت و انس بندگی با طمع
ای برادر از طمع بگسل طمع

آدمی را خوار سازد جود و آز
در سخن بشنو از این نکته عبرت

بمو بیر که این درد را دوا آیی
بشنوی از جان بالطبع او را

کمتر نشنوی از جان بالطبع او را
پای در دامن قناعت پیر او

طمع از مال مردمان نبرد
درویش نام دارد و سلطان

درویش را کنج قناعت عالم است
بشنو این نکته که خود را از همه آزاده

خوش خود را که طلب از انسان

در مشورت

آیت کریمه

وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله

حدیث شریف

ما خاب من استشار ولا ندم من استخار

ه

علیکم بمشورة العقلاء فی المعضلات

فالعقلاء خیر من الواحد

ولولا التعاون لکثر ختم

امور المعیشة والفار

در فقر و غنا

حدیث شریف

من تواضع لغنی لغناه ذهب ثلثا دینه

شیخ عطار

حب درویشان کلید جنت است
دشمن ایشان سزای لعنت است
همنشینی جز بدرویشان مکن
تا توانی غیبت ایشان مکن
ای ابر جود واز در درویشان
تا نگهدار است بود بار او بکار

ای غنی مال در کف ناکس
سر که بر در فقر بست
در کرم با غنا مصاحب نیست
ای خیر بار امر باد و دست

بار برگ عطا یا نمی یا شنی تو ای میری
در بر که عطا بستی یا شنی تو امیر
وانکس که نیاز بود او برادری گمان
گر شاه جهان باشد یا شنی تو امیر

ترتیب جزا و مکافات

آیت کریمه

وجزاء سیئة سیئة مثلها   قتلت قُتلت و سیقتل قاتلک

بیت

کبک بدو رخ خورد و باز آمد قصاص آن نبرد
بعد از آن آمد عقاب و این عمل با باز کرد

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات
که عادت شد طبیعت را مکافات

در زر و مال و دولت و اقبال

قطعه

ان کنت ذا مال فانت معزز
و قولک مقبول ام کنت جاهلا

و ان کنت ذا فقر فانت محقر
و قولک مردود و ام کنت عالما

له

رایت الناس قد مالوا الی من عنده مال
و من لا عنده مال فعنه الناس قد مالوا

له

رایت الناس قد ذهبوا الی من عنده ذهب
و من لا عنده ذهب فعنه الناس قد ذهبوا

لابن یمین

در اقبال و ادبار گردون دون
بر که جان نه عزیز بیاید

چو آید بیوی نوازش کند
چو برگشت ز نجیر بگسلد

در بهار و خزان و دی و تابستان

عبد الواسع جبلی

[illegible]

در تشبیه گوید

[illegible]

دلی طورم نجه قونمز زرلو
بر بلبلم نجه اونوشدر ایدی
نیجه باشن آغریدر ایدی
اوم خاک است
نیجه باکشتن نجه باکفتدر
اوته طوردی ایلک کاغذا
وانمه بنده کیجه آتکه صدا
اوتمه دیک انجنور قوصه شت
بیجه کستاخ اولورکبی ایدو
کرفتی بنده ویردم جانه عنا
دیر نیزیو آرده بولکا

ازکل وبلبل قطعه

کلیه پروانه بلبل شمعه پروانیم تورکو
کورو بس کل غزلکه عاشقی
نیز فوتونی
قربادو کرار ونی بازار کیت
غنجلی نشو و طبع کل ازانه ببیر

منطقی

باغبان کل نظر فیم زیم آزرده شو
تحت طبع بارب اکثر بد بحج ویرام

درکل وبلبل

در شمع و پروانه

ناظم

دوران سران از بلای شمع هلاک اند
مانند شمع هر که ببینم [illegible] از اوا

منطقی

شمع زبر آمد و سوزان [illegible] پروانه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

سعدی

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

درطوطی وقند وآینه

یحیی

طوطی صفت اول جانبه بیزارکه جا
برسوزی وارمی قند آینه یه جا
زنده کمکدر
قند نه طوطی نه او بر آینه بیش اسیلیجه
عکس ایدر صورتنا ایلی سر آینه یه

نظامی

که باده خوردن از نوبهار فرخنده‌تر

بسا باده خوردن پاکی که ...

وله

هر که او ...

گر این خوردن آن خوردن ...

مولانا جلال الدین رومی

ای خواجه ...

دیگری گفته

سعدی

قطعه

کاس صغیر ...

ساقی صغیر علی ...

و انا المرء ...

فضولی

در ...

سعدی

...

منوچهر

عالم از آب چو سیراب ... دل ما را

غم ندارد ... آب ... ما را

گفته

یزید علیه ما یستحق

در خمر

یشیر الیها بالبنان کانما

یشیر الی البیت العتیق المحرم

فان حرمت یوما علی دین احمد

فخذها علی دین المسیح بن مریم

در خلوت و غربت

توبه بگزیدم که عافیت
زانکه در خلوت صفاهاست

خلوت چه به که ظلمتهای خلق
می گریزد عاقل از غوغای خلق

رباعی

وانی که شب و روز که مجموع بود
آن گوشه نشینی که مجمعی نبود
در غنچه دل نازک گلها بنشیند جمع
چون رفت در انجمن پراکنده شود

مولانا

خلوت از اغیار باید نی ز یار
پوستین بهر دی آمد نی بهار

در بحر [illegible]

السفر قطعة من السقر

قطعه

دزدی نکرده و کسی را نکشته‌ام
از شومی دل چرا بزندان نشسته‌ام

سفر کرده در بحر و بر سالها
شده مطلع بر بسی حالها

سفری که تو جان آن باشی خوش بود
گزین جا بر رفتن [illegible]

در کشتی [illegible]
[illegible] جهان [illegible]

در غم و مسرت

حکیم

ما نه غم و سود این جهان گذران [illegible]
گر به ایست و خنده و [illegible]
تا فلک [illegible] او جهان [illegible] حکم
درین عالم کسی بیغم نباشد
اگر باشد بنی آدم نباشد

وله

در زیر فلک [illegible] نظاره‌هاست
فیض اراده و دوکان [illegible]
حاصل [illegible]
بی [illegible] عمر [illegible]
عمر [illegible]
جام

وله

عالم از [illegible] غم [illegible]
یا دیدیار [illegible]
[illegible] زاهد [illegible]
صبح که خندید [illegible]

در تواضع وسکنت

حدیث نبوی

من تواضع رفعه الله ومن تکبر وضعه الله

حدیث نبوی

التکبر علی المتکبر صدقة

شیخ سعدی

تواضع ز گردن فرازان نکوست
گدا گر تواضع کند خوی اوست

نگی با صراحی که بیم گفت نیم
که ای ز مجلس آرای دوست

زنا چنین قدر زینبن فرخ
که از بالا نشین گوارا دوست

صراحی به او گفت از شنوده
تو جوی کاد و با دم

تواضع ز گردن فرازان نکوست

قطعه

با حلم و با تواضع اگر همنشین شوی
اعیان به تو شوند و بوفا یار تو

با هیچکس ز خلق جهان همنشین مکن
تا بر او او اوست تو او از نکار تو

رأيت خيال الظل اعظم عبرة ... لمن كان في علم الحقيقة راقي
شخوص وامثال تمرّ وتنقضي ... وتفنى الجميع والمحرّك باقي

در وصف سخن

حاصل عمر و دولت سخنست
بهره راه شد نصیب سخنست

گر نبودی سخن تازه رقم
نشدی لوح و قلم لوح و قلم

بگفتار بسیار کم کن شتاب
که خاموشی خوبتر از در دم

بسی گفته اند این سخن در جهان
سخن گفته بسیت و ناگفته راز

مولانا جامی

صبح خامه چو سخن موزون بیت
سر خوبی ز خطش موزون بیت

صبر از وصعب تسلی شکل
خاصه وقتی که بی برده دل

لب شد از وزن بر صفت ناز
کند از قافیه دامنش طراز

با بخنی که ردیف آراید
بر جبین خال جمال افزاید

رخ ز تشبیه دهد جلوه تمام
بر د عطا صد افتاده زه

موی تجنیس بهم بشکافد
خالی از فرق دو گیسو بافد

لب ز ترصیع گهرریز کند
جعد تشکیل گهرآویز کند

چشم از ایهام کند چشمک زن
فتنه در انجمن وهم فکن

در سر چهره هنر زلف مجاز
شود از پرده حقیقت پرداز

در وصف نظم و نثر اعنی شعر و انشا

جامی

در شعر سه تن پیمبرانند / هرچند که لا نبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را / فردوسی و انوری و سعدی

وزن اگر موجب نقصان بودی / لفظ موزون نه ز قرآن بودی

گر از آن کس نشنود از شعر بزرگان ارزانست / آن نه از وزن و نه ز بی روزی نیست

دُر دریا اگرچه با قدر است / در گفتار مرد دانا

آنکه نا قابل در در سخن است / کاو از آن کس سخن سنج است در سخن

بحقیقت برابر آنکه در سخن / نز دو دانا از دُر دریا

پایهٔ شعر بین که چون ز بر / نفی نعت پیمبری کردند

بهر تصحیح نسبت قرآن / نعت او را به شاعری کردند

در آیت منظومه و حدیث منظوم

۵

نظم اگر باعث نقصان بودی
لفظ موزون نه ز قرآن بودی

رمل

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون

مسدس مطوی مخبون

قال فما خطبک یا سامری

حدیث منظوم

الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم
یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم

در متعلقات بمقامات موسیقی

بوسلیک از نیمه بجا سپید ولیکن [illegible]

است کلوار کاهی حسینی [illegible]

کاهی [illegible] اینک [illegible]

ه

نه در ساز بوجلبه شد [illegible]

باید [illegible] دروان [illegible]

صائب

هو القفور از چوبش نخست ابریشم بود
صد رباب بیست از رباب ابریشم بود

نامی

نغمات بلکه بانگند سمندالی سن
اصل عشقت صنعت آتش فروزان

رومی

نه راضی چنگ صنعت ز اهدا کو عکان
ولک هو اطوار مانند سبند طنبور

درابیات واشعار مشکله

بوزن زر و سیم بیضا بود
ما عقد صد ز نوازده اندا خفته

برمجموعه بیلوسی وار بر بیضا اوتوز ایکی
برمجموعه بک در بسنده اولا اصابع
چو زر ز براداود در کر عقد صد الله
دیر اولرو ایس الف قرا اولور
او ززه او لوبا اولکی بابر الف
اکا اشارت اولنمشدر

انوری
بادام دو مونت که از فیض ... الم
ناداده لبش ... سرابای ...

دل
شد لطف حسن نشود محرم غیب
آیینه فرو برد بخود عکس ...

فدای بوی خوشت باد جان کم ...
نباید باد زلفش ...

جامی
چون پنجم خط تو دیر ...
رقم ... صفحه تقویم

زن
گر بنگری رفته از همه اجسام عمق
باید دو بخت بر سطح شود چاه ما

هر چند زبر زاهمن نحر رست کلاهم
مانند حباب ... نظر بوده ایم

فردوسی در ایجو
سلطان محمود
غزنین قصه پرست

شناور
گر بنگری عالمی در پس آیینه مختصر
بینه تن الغوبر نافته زراوقات

کاتب
از بوی شنیدن ... خاطر آن ...
لشنه ... بود ... قلم پیکر

کف شاه محمود عالی تبار
نه اندر نه است و سه اندر چهار

هندو صفرا اردو یکی بین تو خیام
که تو شود کر ایک یوبر ضرب ... بیت

کفر و ایمان قربتی ...
هر کی ... بیت ...

[illegible] است اگر بو کشد [illegible]
خط و خال [illegible] کاوخی [illegible]

[illegible]

کیرو به میخانه یم بیچه [illegible]
اولوب مسلوم بهشته کافرم [illegible]

[illegible]
برقم آنکه تیزدن دشمن [illegible]
[illegible] کم او مجلس [illegible]

نعیم
صباحه قالمه [illegible] اولمه
[illegible]

اصل [illegible] مجلس [illegible]

زهی کلاه حکومت برای تو [illegible]
قضا کرمست در عالم [illegible]

کر این کلاه بسر مان و [illegible]
که در دو کون [illegible]

اگر چه هست [illegible]
[illegible] صفات الاه فی ناموز

عرفی در نعت
عداوت تو کند [illegible]
[illegible] ضد او [illegible] بشنو و محجوا

لابی بکر [illegible]
[illegible] بالبرح [illegible] مهفهف
[illegible] الالباب البریة [illegible]

فلو کان [illegible]
ولکنه [illegible]

لابن نباته
رأت قمر السماء فذکرتنی
لیالی وصلها بالرقمتین
کلانا ناظر قمرا ولکن
رأیت بعینها ورأت بعینی

[illegible]
المؤمن [illegible] فی الدنیا [illegible]
والکافر [illegible] الجنة [illegible]

وله
من قال انا مؤمن فهو کافر
ومن قال انا فی الجنة فهو فی [illegible]
ومن قال انا عالم فهو جاهل

[illegible]
در خسوف [illegible]
[illegible]

جامی
[illegible] در [illegible]
[illegible]

[illegible]
زور [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] در چشمه خورشید [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] از نو [illegible]

وله
[illegible]
[illegible]

تاریخ فتح استانبول

فتح اسلامبول فرصت بولدی ابراو [illegible]

فتح ایدوب سلطان محمد دیدی تاریخ آخرون

۸۵۷

تاریخ دیگر

بلدهٔ طیبه

۸۵۷

تاریخ ثانی برای ولادت سلطان محمد بن ابراهیم

نور دور کلدی محمد صاحب ابراهیمون

تاریخ [illegible] نوری افندی

[illegible]

کل آل اوستنه سنبل نو بهار

۱۰۹۵

بنفشه برآمد بگرد سمن

ولد

یازلدی لوح بسمه خط زرین

۱۰۹۳

تاریخ برای خط سلطان محمد

بلغت خط همایون پادشاه آمد

ولد برای خط صاحب [illegible]

خط نو در وجه حسنه بار

هشت برای خط محمود افندی

سبزک سر صفحهٔ حسنینه اولدی غایب

وحیی برای خط

یازلدی لوح جان کلده خط ارجانی

تاریخ جامع [illegible] مصطفی

[illegible]

مسجد [illegible] التقوی

تاریخ [illegible]

[illegible]

تاریخ اسکدار

تاریخ [illegible]

۱۰۹۵

تاریخ [illegible] سلطان مصطفی

[illegible]

۱۱۱۱

تاریخ صلح [illegible]

[illegible]

۱۱۱۲

تاریخ [illegible]

[illegible]

۱۱۱۶

کلدی بحر استانبوله باک السلطانی

۱۰۸۰

دعای [illegible] حنکاری

۱۰۸۰

پناه ظل یزدانی

۱۰۸۰

در تاریخهای پسندیده

ولد برای وفات صوفی افندی

جان صوفی ایلدی اقبال بهشته

ولد برای وفات [illegible]

فلکه اصل [illegible] زر بازاق بو نقش نازک

ولد برای وفات صادر [illegible] افندی

کل لبریز عدن [illegible] صادر [illegible]

دهکده رود رود آدم کلدی بوده [illegible]

دیدم کرای [illegible] تاریخ

بو افطار [illegible]

کورند [illegible]

اصول دور [illegible]

تاریخ ثانی برای وفات [illegible]

[illegible]

تاریخ [illegible]

[illegible]

۹۲۰

تاریخ [illegible]

[illegible]

۱۰۸۵

[illegible]

۱۰۵۵

[illegible]

۱۰۸۲

١٤

تاریخ نظیفه گوینده‌ی ... بو ایکی بیت

بارك الله جشمه‌ء عین ماء آب
تشنه‌لره مضمون ابتدار آب

ناس اجا اندر فوری جشمه نكار
صاحب الخیرات اولان خان خیرات

جشمه صنعه لطف سنكلده اول
كوشمالیله كورنن كلیم آب

جشمه صنعه بولنه صافی
... ابدی بو عجب آب

كاسه ... اولدی
... آب

بولنك انجمن اولیبار ان
عالمك اودر دعاسی مستجاب

وزن ایدردم نقطه‌سی ...
كرطوفت كورنیه بر قطره آب

عجبنه ... ابر طوفان نوح
بر سواد رفعی مانند حباب

... جوی ... دوابه
... بر قطره آب

... صوی ...
... آب

صوی ... بولدی تاریخی
... جواب

كوشش ایدر و صفی ... ب
ریح ... فیض آب

ابن ... آب

سیما و الله اعلم بالصواب

حمد لله تازه ... باغ عالمه
كلستان حضرت سلطان ابراهیم

طالع ... سعد همایون ... دم
... ایکی ...

... سلطنتدن ...
ارتفاع قدر عالی ...

... [illegible] ...

عالمك صاحب قرانیدر ... شاه ... ملك ...
... ١٠٥١

تاریخ ... وفات

بو نیر دات ... ایکی دنیا
... بارانه باشلر احسن

الشهید ... آه ...
صبر ایوب ...
فوت ... ایدی ایوبی
١٠٩٢

تاریخ وفات ... جلوس سلطان مصطفی
دونشه‌لك ... بولدی تاریخ ... جلوس
مصطفی ... رحمة للعالمین

تاریخ ...
ایکی بوز اون ... بولدر ... مصطفی

تاریخ ...
لفظ و معنی دیدیم ... تاریخ
ایکی یوز اون ایکی ... اولدی تمام

بو تاریخ جامع سلطان سلیمان
صاحب الجمعه ... سلیمان زمان
جامع بالا ... الله عجب عالی بنا
٩٦٤

تاریخ ... سلطان محمد
محمد ... بولدر ... الجامع ...
... ایکی جم

تاریخ ... قاضی زاده
دیدم تاریخ وفاتینه ...
قاضی زاده‌یه ... ارم اولدی مكان

بو وفات ... سلطان
كوشش ایدر ... تاریخی
... نور الدین سلطان ...

تاریخ ...
... جهان ...

تاریخ ...
... آه ...

بو ...
... اولدی

... عجب ...
... ١٠٧٤

... ١٠٥٠

لعنة الله علیهم اجمعین

التصور حصول صورة الشئ فی العقل

معمای حضرت علی کرم الله وجهه

بنام محمد علیه الصلوة والسلام

خذ الیمین من تمیم ولا تنقط علی امیر

فلم نجد بکن اسما لمن کان به فخری

نام غیاث

تصحیف قطره دایره کرد در فرین

چون نور با مصحف جز از آن کنز یکی

جامی علیه الرحمه

از حسن بیجد تو از نازنین شمائل

عاقل فکر است مجنون مجنون بنزد عاقل

بنام منصور

دیدنت را بصفوت بوی کفتم

آخر الامر یقین گشت که یک نقطه بود

بنام کمال

بنش علس لب او هیچ بود از جهت

علس کرد دست تصور تخص انور

بنام تبریز

خرده زر جو که هر دو لب اوست

خرده داران جهان زاد ادوست

بنام نون

بهمان لب لعل که در قالب ما

جا کرد چو جان و جانی خواهند جا

نام بهرام

نام یارم سه حرف دان در ...

هر یکی در حسن بیجد و ...

جامی

شکل بینا ... دو ... کفت که طن

شاعری بر رفت آن دو شکل ...

طن

ظن

شک

کمان

کان

قوس

سوس

بازار

نارآر

معمای بنام ... بوسه ... کنه ... ترکی

ز لعل یار جواهر ضد شرقی

بتازی و دری و قلب و تصحیف

ضد شرقی

غربی

عربی

تازی

بازی

لعب

بعل

بقل

... اشتر

حمل

بره

برنه

بوسه

بادشاهی گفت کیرا قطع راس الوزیر

حادثی اسر معقوا بریر

وزیر

دستور

دستور

اذن

اذن

سمع

شمع

معمای عربی

نام محمد

الا ضد و عد موسی اربعین

وضع اصل الطباع محمد زین

و عد ... بیت ... محمد ...

و ... بین ... المذ ... حسین

و ... بسم ... کان فی ...

و قلب من کان فی الحجاب ...

مستند دنیست ...

چون ذات ذو الجلال [illegible]

در آسمانی [illegible] دور عالم [illegible]

كامور [illegible] روی زمین [illegible]

نور ماه [illegible]

[illegible] فرشته اند در اینجا [illegible]

طو[illegible] بالی [illegible]

برقعه لعلین اچکینه اولی دریا

اول فغر [illegible] اچکینه [illegible]

هزار آسمانست [illegible]

بهشت [illegible] آدم

[illegible] بیر

نفرم

[illegible]

چیست آن [illegible]

[illegible]

هرکه دانست خاک پای [illegible]

حکم بر جمله مدرکان دارد

درنعت

[illegible]

از آن جمله عجایب [illegible]

لوبیا [illegible]

چیست آن [illegible]

گاه باشد [illegible]

گاه باشد [illegible]

گاه باشد [illegible]

از گریبان او بر آرد سر

چون [illegible]

مرکبش [illegible]

چیست [illegible]

هر که [illegible]

[illegible]

صلاح [illegible]

آن چیست [illegible]

گوینده [illegible]

[illegible]

چیست [illegible]

حرفی باشد [illegible]

[illegible]

اشعار مشکلات مبنی علی الحکایه

حکایت

امیر معزی نقل ایدر که آتم برهانی سلطان ملکشاه قاتنده معزز و مکرم ایدی اولدیکی وقت بو فقیری پادشاهه اصمرلدی و بر قطعه دیدی انجنده بر بیت بوله

مرا رفتم و فرزند من آمد خلف صدق اورا بخدا و بخداوند سپردم

پس اتنک وجایکی بو جمله بکا تحویل اولدی اما مصاحبت میسر اولمدی که ایراقدن یوزن کوریدم بر نیجه ایایدن صکره پادشاهک بر مصاحبی واریدی امیر علاء الدوله دیرلردی حالیمی اکا عرض ایتدم ایتدی بو کیجه رمضانک اول کیجه سیدر پادشاه حرمدن طشره چقوب آیه نظر ایله کرک سن دخی آنده بیله اول بلکه پادشاه بر فتح باب اوله دیوب سوروب چوانه وارد قی اتفاق پادشاه طشره چقدی آی دخی طلوع ایتدی امیر علاء الدوله بنی کوروب نظر ایدوب ایتدی مولانا یا لسر برهانی حاله مناسب بر ایکی بیت دیلسک اولمیه می تو ری خدمت ایدوب خاطره بو رباعی خطور ایتدی

ای ماه چو ابروان یاری کویی
یا نی چو کمان شهریاری کویی
نعلی ز ده از زر عیاری کویی
در کوش سپهر کوشواری کویی

چون حال بو منوال او زره اولدی پادشاه فقره جایزه بیوردی و کندی خاص آتلرندن بر آت دخی ویردی دفعی بنه خدمته طوروب بو بیتلری سویلدیم

رباعی

[illegible]

پس پادشاه بکا بیک دینار بویردی و دخی امر ایتدی که بونک آدینی بنم لقبمله ادا ایتسونلر سلطان معز الدنیا والدین بونک مخلصی معزی اولسون دیدی وجه تسمیه معزی دیکه اول اولدی

کمبغر رومی

[illegible]

اتفاق پادشاه [illegible]

حاجی محمد افندی

[illegible]

خاقانی

[illegible]

جمی

[illegible]

خانه ریک قوم ده بی [illegible]
تعلسه اشتر موج دریا [illegible]
دخی لکلور حتی صو صچرار [illegible]
اشترکزاد د برار بیر کرا

در [illegible]

[illegible]

نظیره ناشر

سنا رتبت براوج طارم جا کمر زمین بکا ذرتو کبر بیو کرده

جهان بانو

نو پادشاه جهانی جهان پناه تویی
که پادشاه جهان را جهان پناه آید

جهان خوش است ولیکن حیات می باید
حیات گر نبود این جهان چه کار آید

جهان عارض تو ماه بانشان و ختن

شیخ سعدی

برادر که در بند خویش است
نه برادر و نه خویش است

خواجه حافظ

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها

عجب دارم ز خواجه حافظ

اگر چه مال کافر بر مسلمان
حلال است و در ان قیلی نشاید
ولی از شیر بس عیب عظیم است
که لقمه از دهان سگ رباید

چه حکمت بد در شعر یزید او
که در مطلع سخن از وی فزاید

جهان بانو

جهان رباط خراب است در گذر که سیل
گمان مبر که بخشت گل شود معمور

انا المسموم ما عندی بتریاق ولا راق
ادر کاسا و ناولها الا یا ایها الساقی

بسکه در تنگ بخت ...
نه برادر ...

درخواست خواجه عصمت ...

لوح الحمد [illegible] سبحانه تعالی
هاکان الله [illegible] فتح ابجد ها

در هجو صلاح الدین

ناگهان از زمانه ترکمان
صلاح الدین خلیفه شاه شد
کوه از کوه فرق ناکرده
فارسی گفته شعر ظاهر شد

در حق [illegible]

چون [illegible] ابد [illegible]
[illegible] شاعر [illegible]
نا بیم بند [illegible]
[illegible] دیو [illegible]

در حق [illegible] خلیفه [illegible]

خلیفه [illegible] شاعر آخر زمان اولدم
[illegible] شاعر اولدم [illegible]
[illegible]
[illegible]

رباعی

آنروز که [illegible]
[illegible]
هر عضو [illegible] صاحب [illegible]
کون [illegible]

در هجو [illegible]

جامی که [illegible] از نور زاده است
بر جهات [illegible] زاده است
در وزن [illegible]
در [illegible] زاده است

در حق [illegible]

[illegible]
[illegible]

در هجو [illegible]

هر که او [illegible]
[illegible]
[illegible]

در هجو [illegible]

[illegible]
[illegible]

در هجو [illegible]

[illegible]
[illegible]

قطعه

[illegible]
[illegible]

نظم

روزی ز قضا نشسته [illegible] ابد یابد

[illegible] بنشست

[illegible] ای شاه عودم

[illegible]

در آقا شاپور قریب

آقا شاپور وزیر [illegible]

شب [illegible]

[illegible]

لغزی

[illegible]

[illegible]

زاهد [illegible]

[illegible]

[illegible]

خروس او غلینه بن اوکرتجاکن

بباسی کوردی دیدی اقو قوری قو

بی التفات [illegible] جهان

بانور [illegible]

[illegible]

قدم نامبارک مسعود

[illegible]

دیگر

دو ابراهیم آمد به جهان

[illegible]

در مدح و ذم مطلق

دو دو شوند ار برابر با هم کمان کشند
عیب بجنبد بید بر زبر سر
بجز دوی کاچیز ز جود و بجز
بادو شوند ار بجا اعمی کار رسند

دو دست ار چند از نخ اخفی کام و شمشیر بیم
فارغ و آزاده بیم بر دو ربابلان طرح دوم

اول من خط وخاط ادریس علیه السلام

من اولیات سیوطی

اول اتخاذ سلاح وسیف وجهاد ایدن ادریس علیه السلامدر صنایع حبوبش وحروبی بلوک
اندن اخذ ایتمشدر اول آته بنن اسمعیل علیه السلامدر اوندن اقدم وحشی ایدی
اول فی سبیل الله اسلامده نده رمی تیر ایدن سعد بن ابی وقاصدر اول ملوک
بنی آدم کیومرثدر حضرت آدم آنی اقامت ایلدی وقتا که اولادی کثرت بولدی
شیث ایله کیومرثی اختیار ایدوب عمل ایچون القرینه قرق صحیفه ویردی اولادی شیثی
امور دین وآخرته والی ایدوب اولاد کیومرثی نظام ملک وسیاسته حفظنه والی ایلدی
کذا فی سیر الملوک للغزالی اول وزیر لقبیله ملقب اولان ابو سلمه حفص بن سلیمان در که
سفاحه وزیر اولمشدر اول سلطان ایله ملقب اولان اهل اسلامده محمود بن سبکتکین در
قادر بالله تلقیب ایتمشدر اول اسلامده قاضی عمر بن الخطاب در قضا قبول ایلدی
ابو بکر استقضا ایتدکده اول دولت عثمانیه ده قاضی اولان طورسون فقیه در
قره حصاری فتح ایتدکده عثمان خان غازی نصب ایلدی اول خطبه یی اوقودی
اول قسطنطینیه قضاسنه مولی اولان القاضی محمد الدیندر

نقل من ترجمان المعارف

در مهملات سامی یونس بیک

[illegible]

ضروب امثال نظم و نثر

اعطوا القوس باریها

کل اناء یترشح بما فیه

کل سر جاوز الاثنین شاع

الاصاغر یعضون
والاکابر یعفون

من جرب المجرب حلت به الندامة

دریا بموج خیزد [illegible]

آب با کم نظر زود فرو ریزد [illegible]

اصل دل [illegible]

[illegible]

از باد بسوا آمد و بر باد موافق

حاجت مشاطه نیست روی دلارا را

صد خار را از بهر گلی آب دهند

دانا [illegible] عزیز است

کشتی شکستگان را از موج ما حذر نیست

در جهان هیچ کس بی عیب نیست

دنبال کار خود [illegible]

دشمن دانا به از نادان دوست

مال کافر نیست بر مومن حلال

بلای دردمندان از در و دیوار آید

کلید مخزن [illegible]

[illegible] دیگران کرد

مثل

گرد افتاده بادنجان بر آمد

[illegible] بخت بکجی

قطعه

چو حاجی احمد [illegible]

روان بر [illegible] حاجی [illegible]

[illegible] گرد افتاد و بادنجان بر آمد

کسی از نیم کسی خورد [illegible]

شیخ نظامی

[illegible]

آرزو بیخود [illegible]

کسی از نیم کسی خورد [illegible]

مثل

کسی [illegible] اشتری جوید

[illegible]

بیان عاشق و معشوق [illegible]

کسی [illegible]

از نارسیده [illegible]

[illegible]

ابن از فلک [illegible]

قطعه

[illegible]

ابن از فلک [illegible]

[illegible]

در وصف ایکنه و بلاد

موانشی خوش نقشی خوب و دلکش
حجره‌ایشی باشکوه و منقش

عمارتشی نو بنای چشم آرا
لب ایشی نشترن دانه دیک بینو

در وصف نگار
وصف خانه

نقره خامه در رفاهی آنکه
هر بیر مو در ایلی جانی آنکه

بیرنگاهی نظرن باغ بهشت
فرشته آفتاب و مه ایکی خشت

حوض ایچینده بیر انجم اتره
الیکی بور دور آب حیاتی

کو ایچکان آدمی اولور حیات
وار ابدیده بودر جنت

در وصف شکوفه های گوناگون
رنگارنگ و میوه های هم

ع
نسیمی که گلشن آرایش نسیم گل خنده
و اینکه سنبل نسیم او است بو

و له
در موسم نوروز زبان شد خورشید
وز آمدنت بگلستان داد نوید
گشتند شکوفه ها درختان همه چشم
واندر ره انتظار گردید سفید

در جوانی و پیری

ع

ولیت الشباب یعود یوما
فاخبره بما فعل المشیب

سعدی

بترس از جوانان شمشیرزن
حذر کن ز پیران بسیار فن

والی

وه چه لطف صنمی که بود کند بلبلی و زغن نیک
نقد عمری که بنشست آنکه بود بلبل آن زار

ع

صبح پیری رسید بر آخر دولت جوانی
خواب نیکو نبستند را وقت پیری

شیخ نظامی

نوبت پیری از جوانی کرد کار
دل نشود از جوانی عیب زود

موی سفید از اجل آرد پیام
پشت خم از مرگ رساند سلام

در ضعف

اوحدی

سوخته ز حسرتی ضعیف ابدا خاک موم
[illegible] او بود در پی [illegible]

ولد

مو بیا تا که موسی تو به ضعیف اشتری
بر فلک آرد ز بیم [illegible]

عینی

اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد
من آن مورم سخنگویم من آن مویم که جان دارد

تنم چون نی به مویی بست و دل چون غنچه [illegible]
زهجر غالبه مویی که چون موران [illegible]

اگر با موی او مور انجمن سازد ز نومیدی
نه مور از من خبر یابد نه مو از من [illegible]

بجسم مور و رنجم زبس [illegible]
مرا مویی [illegible]

اگر تو [illegible] مور [illegible]
من آن مورم که از زار [illegible]

دی شب دیکی نشسته بودم بر
کابلیس لعین در آمد از در
گفت مرا که سبیل اراین
بابا ه رحی لطیف بکیر
گفتم که نه گفت امردی ایجه
زیبا و لطیف و خوب منظر
گفتم که نه گفت اکر نزی
مانند بکر از لب او
گفتم که نه گفت اکر خاشیر
مانند زنی بکلوت اندر
گفتم که نه گفت لعنک الله
ای بدبخت کیس تو مردک خر

خواجه سوزنی فرماید وقتی که بمسجد رفته بود و کفشش ابردند

بر وزیر مسجد اندر رفتم بعمر
در مسجد اندر ابرکردم
این بیت سرای سوزنی کیسن
تا بار دکر بمسجد اندر نروم

خواجه رشید الدین وطواط منقود که اشعار سوزنی بی نمکست بسمع سوزنی رسانیدند این قطعه فرمود

سفته های مرا ابی نمکی
قطع کرده ای او ابو زنخ
سفته های نمست اخیر او
نیز ابر و تمک نمک
سفته با طلبت ای بیبه
سنک ایشان تراب با

۸۹

قطعه

علمادان بریک مدرسه خارجده
داخل مجلس اولور ایکی بانه حوالی
سوفت حالی اوفات بر ایشمز
صوفیه نحو قهوه ایله دانشمند
بابنیو ساعد بینده اصحابه دستار
داخل اولور درس اعاده ایله کتابه پنهان

وارثی ...

قطعه

سوال ایتدی ابو کوکون این ابرج
معارف ... بیمان
که لطف ایتدی ابی ...
معاده ... ابدو
بابنده ... ایر ایله
یصد بین بچوم فن فرت

دیدم ابن عمر له بنده کوزدر
ایکی قالدی جهانده کوزبا ...

خدمت خواجهٔ جهان آصف زمان صاحب الدیوان شمس الحق والدین الجوینی را

طاب ثراه امتحان کردند بدین اسامی

اصل سوس قند کشنیز الوند بدخواه جبرئیل پشماکند

در فور جواب داد منظوم

ای لطف تو اصل سوس اکرده چو قند
کشنیز صفت همت و قارت الوند

بدخواه تو گر بفضل جبریل شود

ایام چو خر پر نهدش پشماکند

مولانا بابایی در حق آصفی که
لب زیرینهٔ او جای آبله
شده است

رباعی

[illegible]

لطیفه

روزی سلطان محمود [illegible]

[illegible] طلخک (?) [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

قطعه لطیفه

عربی در دکان طباخی
جب سوده حریر اندر وی
در بغل کرد تا برد به وثاقی
از قضا را فرو فتاد از وی
کیر بر کف نهاد و کف پایی
هل وجدتم بغل هذا التی

در اشعار مصنعه

عنصری

در صنعت تفسیر جلی

تا ببندد تا ستاند تا کشد تا برد تا دهد
تا جهان بر پای باشد شاه را این باد کار
آنچه بستاند ولایت وانچه بدهد خواسته
آنچه بندد پای دشمن وانچه بکشد حصار

وله

چه چیزست آن رونده تیر پران
چه چیزست آن بلا کش تیغ بران
یکی اندر دهان حق زبان است
یکی اندر دهان مرگ دندان

قطعه توشیح

سر زلفت اگر بوی آید بوی ستان آید ار کنم موی موی
لب لعلت اگر بوسه آید طعم قند آید ار کنم بوی بوی

ما ینسب الی بدیع الزمان الهمدانی وهو یقرأ علی احد عشر وجها کما تری

کفانا بانا می زمان مذمم — نذاد عن الحق المبین و نرفع
حزنا انا نزور معاشرا — فنهل فیما بینهم و نقنع
انی اقول مقالة — فیمنعنی منها اللئیم و یقمع
بدار اراذل — نفوسهم غیظا علی یتقطع
مذلة — ولیس بها حر من الناس یقنع
اری کل من فیها عن الحق یرفع
الذل فیها دائما لیس یقطع
متنا رجالها یتنوع
اکنا فیها یتسرع
ملاکها تفرع
یتوقع

استاد رشید الدین وطواط در حدائق السحر
آورده است که در صنعت جمع و تفریق و تقسیم
جمع این سه حالت بس مشکلست و هیچ نظم
ندیدم که هر سه حالت را جامع بود مگر این بیت

آنکه ترا بند کرد و بندها تر از این
بندی کرده است نی بر بدیع تو پنهان
بند تو از آهنست و بند من از غم
بند تو بر پای و بند بند ما بر جان

موعظه

دو سه هست در جهان [illegible]
داند آنکس که او را استاد

زود هیچ جای ناخوانده [illegible]
بر مدار دوم انگشت ننهاد

لطیفه

[illegible] ز بهشت [illegible]
اینچنین فرمود در کار [illegible]

از ضبط [illegible] صبح [illegible]
عمر از زندگی دو وفا [illegible]

[illegible] ما [illegible] دلی از [illegible]
[illegible] کرد و عدل از سلطان

پند و نصیحت

[illegible]

هر دو دنیا [illegible]

[illegible] جمع [illegible] گیرد

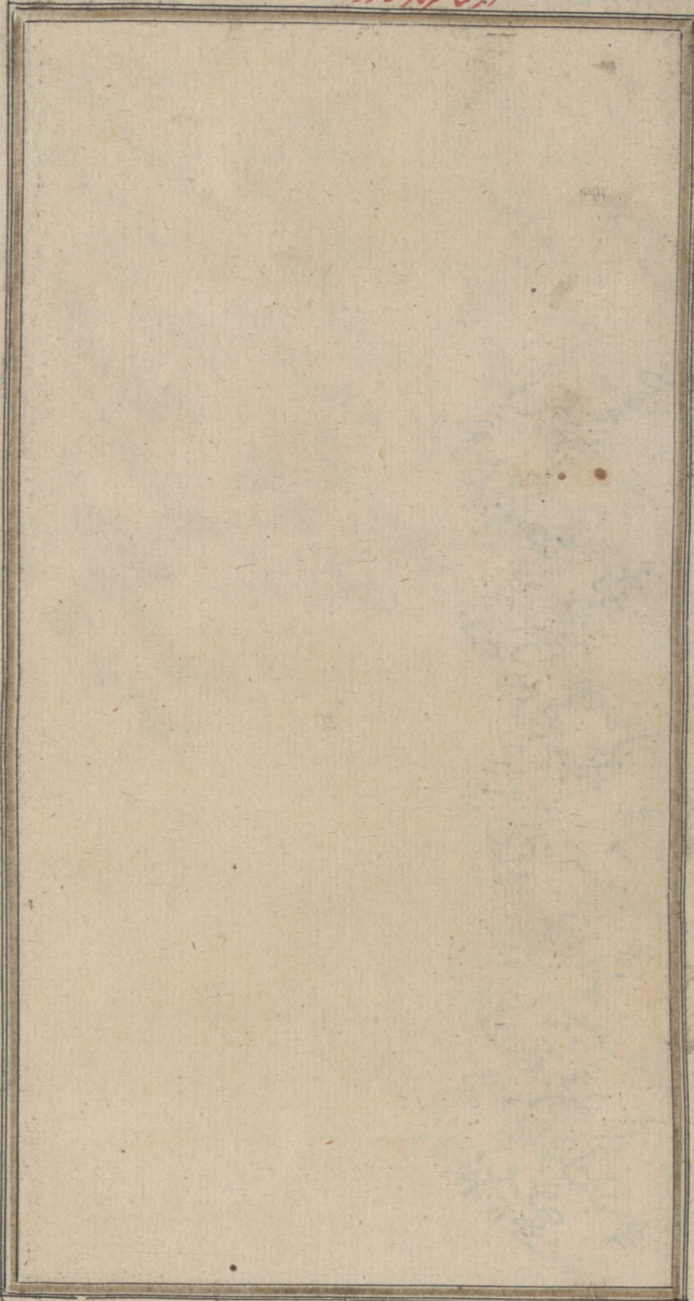
جهان [illegible]

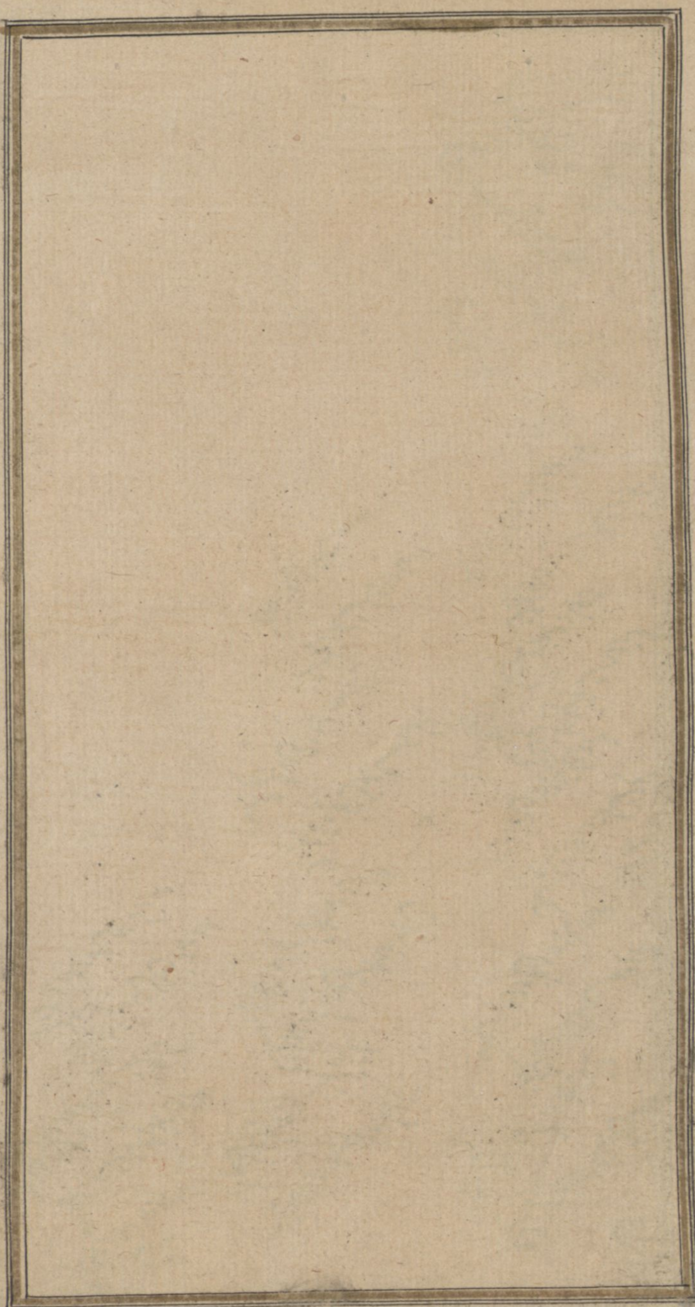
دو دفا

[illegible]

[illegible]

در مناظره و محاوره





نوعی

وصال آینه‌سی لالانه سیر ایدر جسمی
[illegible]

فراق باده [illegible]
[illegible]

حلال باده [illegible]

الشیخ وطلعه

آخر [illegible]

[illegible]

سنان افندی

دیدیم که اولا [illegible] لازم اولان
[illegible]

باغ جهانده عیش [illegible]
[illegible]

ازان فصیح [illegible]

نظمی [illegible]

[illegible]

[illegible]

سن [illegible]
[illegible]

سن [illegible]
[illegible]

ایدیبوب جانه فتنه فلکی
مهم ایدوب حاسن عمریمی

قالدی بر خرقه ایچره عریان تن
حاصل ساز و جان ناکام

جمله اسبابن ابنزیرم ده
بر ایکی خانه دوز و کرم

ناگهان فوت اولدی آخوند شیخ
بو جهانی قضا ناکام

شهرزاده کورنزدی
پیر مطوف عالی آیم

جیل تیخ درون شغبه باز
که او درویش ابدن جام

بارک الله زهی بافت و رید
کاولدی انجم بر ملک ایت شام

دیده شهر ایلیو بر آب
بس تاریخ جنسی سوی الهم

فهیم [illegible]

در خط و کتابت

علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق

در نصیحت کاتب جاهل

خوش نویسم چو عارض خوبان
تخم زانکه خط خوب آراست
بلکه در رسم خط نیکو قلم
که ز چیزی فزون و کاهی کمست
کردم اصلاح آن من از خط خویش
هرچه نامد چنانکه دل میخواست
هرچه او کرده بود با نقشم
من بخطش تصور کردم راست

دیگر

عجب نکند در عالم کتابت
همان الخطا نابود خطا رفت

میرعلی نستعلیق
واضع الاصل خط نستعلیق

قطعه

عمری از شش و دو با بود قدم همچون خامه
تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
طالب همه شد همان جهانی [illegible]
در کار اجل از بن بعضی چون شد

فاعتبروا یا اولی الالباب

دهقان

از کیومرث تا بعهد قباد
پس ازان تا بکسری رسید

باز تا عهد شاه نوشروان
تا بصفاریان کشید بنه

بعد ازان دیلمی و سامانی
تا زمانه بنوبت شد تباه

پس تاریخ ملک سلجوقی
تا بخوارزمیان قرار گرفت

همچنین از زمان چنگیز خان
تا بدین دور کان مخلد باد

در وصف تنباکو

بهاریه

لادنک لطفی و لسوزی مجال انکاره
بولیه بر واسطه بوق بوسن ایدرلره

بیجی

بن دخان ایچیجم دربو مجالس فروغ اوزلیله
عشرت اولسوزی اوکیم کی انجمن نظمی نقلیه
سوزه جودو سخانک بیجی اوکیمی دخان
نعمتی پکنده جهانک نوزی قالدر

رباعی

تنباکو کتر بکلجه زاران چم چمن
سنبل بب چشمه جو خوش پر کشت
دودش شمال زلف تدبیر
بر عارض مهوشان پرتنم

بهاریه

سحر وقتی نوش ایتمز دخانی
بولیسم در حبابت جادو
دخان ایچو کیمیادر مهوارا
سرمه زنجیرسی آتمی زمانی
دخانی ایچلر درکلام نخجه بایر
بعمی دانر و تنزیه
بهاریه ساکرم کم حق ایدرا
انک بیزن کیر بانسی زمانی
هم سوزلیه الحجه افندی
دلیلک اولور ابد بهانه

رباعیات بدیعه

جامی

گل را دیدم نشسته در صحن چمن
پیراهن چو غنچه چاک زده تا دامن
گل را گفتم پیرهنت چاک که کرد
بادی بوزید زانه بر جاست ازین

در حق دختر

از دختر تاک که جو دهد مهتاب
گوهر نتوان ... در ناب
عکس رخ خود از آبجو در جو افکند
می جنبد و حلقه ... ز ناب

منطقی

ابر آمد و گلدی بار از غمین
ای گلرخ ... عفو جا ...
بر ... در احوال ...

ه

با دوست بگو باده در خلوتگه بود
وان ما و او کلیش گل جام آلود
گفتا که درین دور کسی گر آزاد
گفتم که بگل آفتاب نتوان اندود

ه

مرا در آتش ... لطفی دگری
آنکه نظر بکنمت چو ...
جستند آنکه ... بنیاد ازان خبر
گفتم که بجا ... دل ...

در ... نیز

هر صد ... دل بچه ... اولسون
... آرام دل ... اولسون
خطن کورجک انزیک ... ایدرسون
از ... کالیکی ... اولسون

ده

اولور ... ازکلنجان ... زجفا
آماده ... کی بیلا
جو ... بلند ... کی یا
مانند ... عاشق ...

نوری بک — از زبان مجنون

عجبین اولدم دوست تماشای چمندن
لب بسته و نازم سوز النمز دهنمدن

اول یوسف حسنم نفد زد ایرد
بو درد ایله اولدم یاد صبا پیرهنمدن

اول آینه یم کو نه نظاره صلیم
بر صورت اینده سراپای تنمدن

بر مانه انمالم کده یادم [illegible]
آلوده لب واعیه [illegible] فتنه دن

تکلمی خرم زلفنه بند اتمیه [illegible]
آهندر صبا رسته و [illegible]

دلبر دهنندن بو نوا آیین اوراده
نابی بنده یارانه مهدیه سخندن

نظیرۀ [illegible]

رفس فضا غمزه و آشوب فتندن
لرزان قدر نظره و شورش فکندن

سالم اولدم کوشه چشمه [illegible] غمزه
آثار فسون [illegible] فتنه دن

پروانه نه شمع رخ پرنورم اولوب
پرواز ایدر [illegible] حسنمدن

کلغنجه اولوب [illegible]
منظوم سخن [illegible] نطق دهنمدن

توران [illegible] شکنمدن
کیسوی [illegible]

[illegible] وصالم اوله [illegible]
بو [illegible] چمنمدن

جانان [illegible]
برشهد ایدیم کامی [illegible] سخندن

نظیرۀ [illegible]

[illegible] اولمده درس [illegible] دهنمدن
جوش ایدر کوزنو لرزدن چمندن

[illegible] کوزین [illegible]
چشمه اولان [illegible] بدنمدن

جان [illegible] فتنه دخی [illegible]
دائم [illegible] سنبلمدن

کارم [illegible]
فارغ اولدم حاصلی [illegible]

حسنم [illegible]
[illegible] چمنمدن

دریو [illegible] فلکدن
[illegible] حسنمدن

رشدی [illegible]
اولدی [illegible] سخندن

رفعتی [illegible]

آشفته و [illegible] نظره [illegible] فکندن
آواره جنون [illegible] فتنه دن

سرگشته [illegible]
تخلیص [illegible] رسنمدن

بویا [illegible]
[illegible] سمندن

فرق ایله [illegible]
بحث ایلمین [illegible] دهنمدن

سیر ایله [illegible]
بکه دولتی ایله [illegible] ذقنمدن

صبح [illegible]
اولماسه [illegible]

بو نو غزلم [illegible]
دلبسته اولورلر [illegible] سخندن

[illegible]

فغان و ناله ده تقلید ایدر [illegible] کلدی

[illegible]

ترددایتم عجبو دیکلدا عارف [illegible]
سکاقول اولمسی محتاج استخاره دکلدر

[illegible]

نتیجه ایلیه گورستر زاد راهی [illegible]
رابط دهره [illegible]

رقیبه لطفی ندندر که فائز اولدی [illegible]
بنم گبی ره عشقده [illegible] دکلدر

تاکر

طفلیکنده هر دو ز باشد
الفتش اوه دو دور دام مکتب
انمشن معلم تعلیم صوری
بزده قالدی هم علم مذهب

نوعی عارفی

کوربجه عارضنی خطله اول جان جهانک [illegible]
شکسته رنک اوله ارغوانی [illegible]
خط جبیننی نقش ابرو قانی [illegible]
اوشا [illegible] حالی [illegible]
عجبمی [illegible] پروانه [illegible]
[illegible] عذار [illegible]

[illegible] خط عذارک آینه [illegible]
شراب لعل لبک [illegible]
امید وصلنه [illegible]
دریغ [illegible]
بو نازشیوه قلم [illegible]
دوات [illegible]

نظم ... خم شراب [illegible] ذوق و شوق [illegible]

جلوب سر زبانه دریا تمدن [illegible]
اوشوخ [illegible] سوزدلم [illegible]

نظیم

کورنجه خط [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] آخر زمان [illegible]

نگاه لطفیله قیلدی عارفک معمور
فقر و دل [illegible]

بارکه [illegible] دل [illegible]
او شمع [illegible]

کامی [illegible]

بو حسنه [illegible] صحبت وصلنه
کیده [illegible] صحبت [illegible]
اوشا [illegible]
سرنه [illegible] شمع [illegible]
اجلیه [illegible]
مرز [illegible]
عجبمی [illegible]
کیو [illegible]

در ابتدا مشکلات

از مشکلات خاقانی

فلک کجروترست از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسا

[illegible]

تنم چون رشته مریم دوتا است
دلم چون سوزن عیسی است یکتا

چو قندیلم بیاویزند و سوزند
[illegible]

برآرم از دل [illegible]
[illegible]

[illegible]

مشکلات انوری

[illegible]

همایون

هم گر آن ساقی نهند کز طرب گیتی
ساغر ما ز نیم خرم زیر لب خود ریته

ره تو را برد و خود زیر و کمان یا
مرکه پیوسته نظری بلند او را دیته

جیم زلف تو از صنم لاله غنچه
خوش غزالیست که در باغ ختن پرورده

گر برم عمر بدر دوست جان باید
زندگی بی رخ آن ماه کی گردیده

شده این قصه از همایون [illegible]
که همایون ز غم عشق [illegible]

جیم فی جیم

میم سر بردم از عشق تو از [illegible]
زخم در زخم و الم در الم و غم در غم

سیما بنظر جیم و خط و زلف [illegible]
عین در عین و در [illegible] غم در غم

دم ز تیغ تو بخون دل ما ممدم است
جیم در جیم و [illegible] در هم

بالجمله تو از نعمت نخ دیده
لعل در لعل و گهر در گهر در هم

از تو رخش [illegible] جیم [illegible]
روی در روی و [illegible]

غزلیات [illegible] الله

خسرو دهلوی

مردی تو نور در آینه در [illegible]
کل شکل رخ خوب تو [illegible]

از بخت رقیب تو کنم [illegible]
تا فتح در آب تو ز [illegible]

دو نذر جا بهر قدت از [illegible]
تا ضعف زبای تو از [illegible]

چون مور شد از فکر [illegible]
تا همچو رقیب خاک [illegible]

آصفی

تا برافروخته [illegible] آتش می روی سفید
شمع پروانه [illegible] آتش زده در موی سفید

چشمت آهوست ولی آهوی [illegible] سفید
چشم خوبان دگر در غمت آهوی سفید

دیده صبح مگر ما در ایام [illegible]
[illegible] شب هجر آن گیسوی سفید

در شفق دیدم عید و ماه [illegible]
پیر ما سوی می رخ یار در سفید

آصفی بهره دو از حال [illegible]
طره چوگان سیاه و زنخ گوی سفید

کمال پاشازاده

سودای خطّک گزر سر بردن جانم
سنبل شودو بوی دهد بر سر عالم

مطلع

جانم کبی اوپره لبلی عجب اوزر
الدن المده دوسه جاودان اوزر

گل عارضکه اول عارضی عجب اوزر
کم یوزر اپچلسه چاودان اوزر

اوپلمز صنوبر قدیله عجب اوزر
یوزن کبی باغی خلقه اولنه بر اوزر

اوپلمز شهناز [illegible] سنبل عجب اوزر
بر کیمسه که پریشان و دانه در اوزر

[illegible] عجب اوزر
یوز کبی [illegible] اولنه بر اوزر

سلطان سلیم

نغمه در [illegible]
نزهت [illegible]

[illegible]

لذت لعل لب [illegible]
[illegible]

آفتاب [illegible]
[illegible]

یری

[illegible]
[illegible]

عاشق [illegible]
[illegible]

بز بولنه [illegible] اول فتنه جانک
هر بارکه دو نوبت طرزی بو فتنه تمامک

عالی

[illegible]
[illegible]

نامی

بو حالمک [illegible]
[illegible]

فیضی

بو حالمک [illegible]
[illegible]

[illegible]

بو حالمک [illegible]
[illegible]

فهمی

بو حالمک [illegible]
[illegible]

در نظایر مطالع

سلطان بایزید

هر دود که سینه شود ارسینه جانم
ابر شود و گریه کند بر سر عالم

نظیره [illegible]

هر ناوک که [illegible] گزر سر بردل جانم
نالی شود و ناله کند بر سر عالم

جعفر چلبی

هر آه جفا کز گزر سر بردل جانم
دود شود و سایه کند بر سر عالم

[illegible]

هر ناله جفا کز گزر سر بردل جانم
وحی شود و سایه کند بر سر عالم

[illegible]

هر تیر [illegible] گزر سر بردل جانم
رعد شود و رقص کند بر سر عالم

[illegible]

هر غمزه [illegible] گزر سر بردل جانم
سوسن شود و سایه کند بر سر عالم

بابا فغانی

آلدن دلبر بو [illegible] صنعه نازدن
عاشقی [illegible] آجازدن

نظیره [illegible]

که اچلدی غنچه [illegible]
عرض [illegible] آجازدن

[illegible]

کرجه [illegible] نازدن
که [illegible] آجازدن

[illegible]

[illegible] نازدن
اوغن [illegible] آجازدن

ذاتی

چشم خونریزن [illegible] نازدن
[illegible] آجازدن

[illegible]

[illegible] نازدن
[illegible] آجازدن

طالب بروسوی

هر دم [illegible] اولمشه نازدن
کوزلرو جیله [illegible] آجازدن

عزامی

قاپوپی دیوار [illegible] نازدن
کند [illegible] آجازدن

نگاری

درس [illegible] نازدن
شیوه [illegible] آجازدن

غزلیات ترکیانه

قدری

[illegible]

[illegible]

بند زبان سیاهم و بیت و سخن چینان نیم خلوت کیش و نیم سوز است در مجلس اُنس و دیباچه

و مهر دهان عجب گویان و شیرازه بند مجموعه‌ها نیم صحبت ارجمند است

بزم نشاط و فروغ چراغ آتش‌بازی محفل صحبت ارجمند است خاکستر نیم سوز است در مجلس انجمن

تهنیت و فروغ چراغ آتش‌بازی است و در انجمن نیم آواز خاکستر نیم سوز است

بروانه بیتاب در تنهایی دست نیم بنه خورد فانوس سخن سرا دیوانه است بلبل نوا

وجود عزیز شمع پیرایش تن است و در انجمن او وزر زبان شمع آتش بر نفس بلبل بستن نفس

شگفته بر سری نیم گشت در ماتم سلیمانی نفس زبان روانی از و برید عقل کاری را بادم او بیت و بیکل

اف نظر باز نفس عیسوی دم همت از و گرد کمند و دوش گرم و روز از نفس کرد گردنکشان و دستان نیستی برنا بزرگ تخمه را

دوکس صاحبقرانی از و بلند آواز و افسر و کلاه سر و گفتم الهم محبت خود ساخته و تکاو ابله

مهابت با برادران بزم خالیان افراخته و اعلا کلامش با خلق و عفت از و کلاه بر ابها

آب و آتش بر دوش و خم خون گرمی چون شمع در زیغ و تعلیم ترجیحی زاده مدد و دستان همت سخن فروزد

بزرگان ایم و صاحب و نفس ببو خنکار ز آفاق و هم با بیت کریم و فاق لا ابیات

شنیده دیگار را از رنگ بیکار همت بی نفاق مزایت مصطفا از آن چین خار دلیمانه

آتش چون آب بیشو شده ربی تکلف با همه کس بیتکبر و بیرون بیابد ازرد

بر باد با نفس و در بابت قدیمت انکسار در با جنبش کند بای از و ازه بر سر دستگیر کا

و سوخته جانست که از آتش اندر کریا تنش افروز نفس روشنگا بسته بر لب نمی آرد هما کریم

آتش نفس تیز از این بعطاود است ان او فرموده ه دلم برده او بود نشست نور و اینم

سیاه جرده و قال فرخ و صفور دیگر اینم

م

در ترجیح مجالس عیش بر زمان صاحبقران
بر باده سبز دوجو

س

بستم لب پیاله از حرف شراب تیغ کردم به درو نیم قناعت آب تیغ

رو بر نهادست که این سود از ده و دو دهان آفرینش و این سیاهانه در فرو نشینش

گردن اطاعت از خط جام و دامن عفت از غبار سبو آب کشیده در حلقه اسلام و بر سیاه

دوازده ستاره سوختگان شب گردن در آمده بت می را ابر طاق نسیان گذاشته و دیده ساغر

بنگت و زمزمه بی انبار گرفته و از نغمه آواز مطرب نغمل قلیان قناعت کرده و از آتش به در دمی به دوشی

جهنم سیاه نموده آری چو خورده روز و کسی را خورشید دو بخش اندر کار خورشید چراغ بی تکلف الوهم کی آتش

نوازت کرم پیچ را نصر قفس دانه در دل خاص و عام دو ابده از درین کی کوه بخش و است کرشعل دلفروز

از طلبان دنیا بیرست از فلک کیمیا را بنا بند مجلس افروز بخش بر در ار بسته آتش عزت بی خته

کمند عزت در گردن جان انداخته هم نفسی کرد نو دیم در دو محبت خاست ... آری برتر آتش

درختی آمد مراد و سیما نیست در چهار سوم نعمه بر است و بیاغ عزت آموز است کربا مرد رست آتش

محبوبیت دو در فلک لیلی آویخته و با بلبلیت با مجنون سودای آمیخته سمندر بیت کلاه گوشه فرخ

با پروانه‌ریست با شمع زبان است و طوطی آیینه روشن خندان است با طاوس باغ جهان بیت عیش نشاط

با جلیس بیت بلبل گفتار از ولیمه و بیت آهو ختن از ابراهیم کشیده با مصرع بلند بیت در عالم دو دیده

آتش بیت طومار دعوی کرم و باسیمی پیچیده است در آوازه آفاق نغمه‌های آتش بر است با

برگ عیش نشکند سیاسان ... سیعید صبحگاهم ارشد دو بیت که در ده و مجمع برا چون پروانه مسوزد

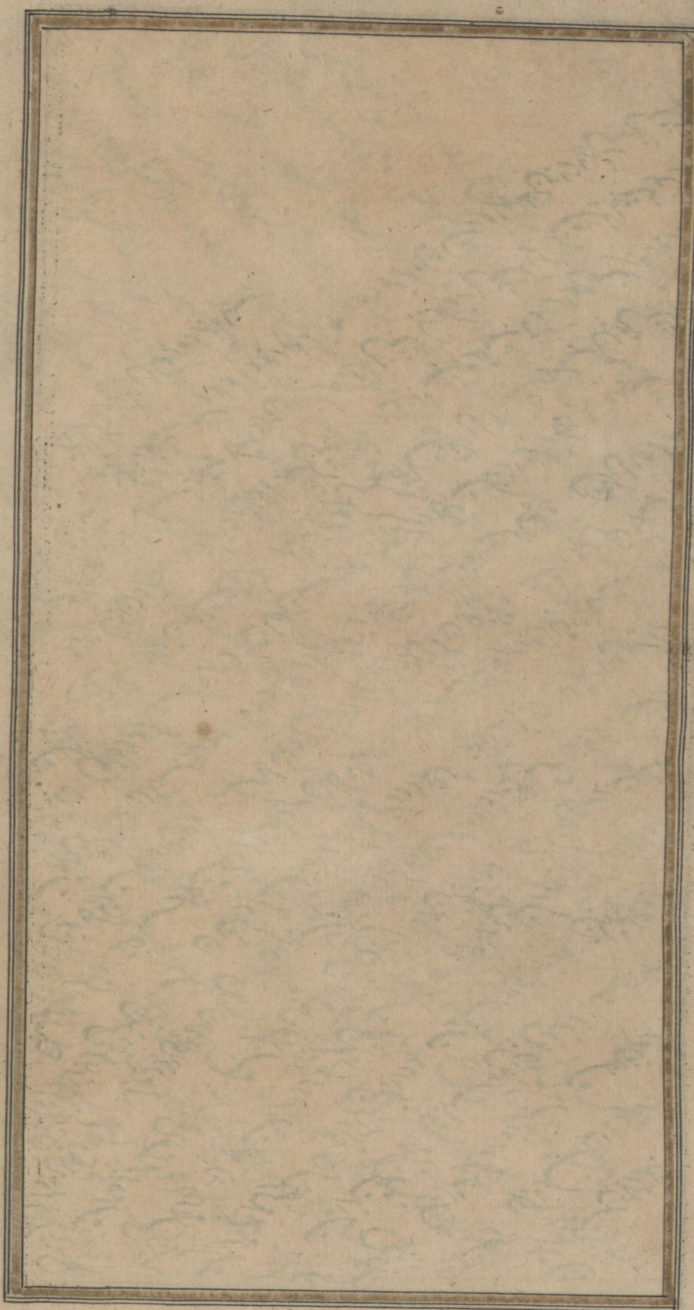
و هنگامه کرسی از بیت که چراغ عیشی از تو خست راه دیگر اوزرد ایم ایم دی ابوا

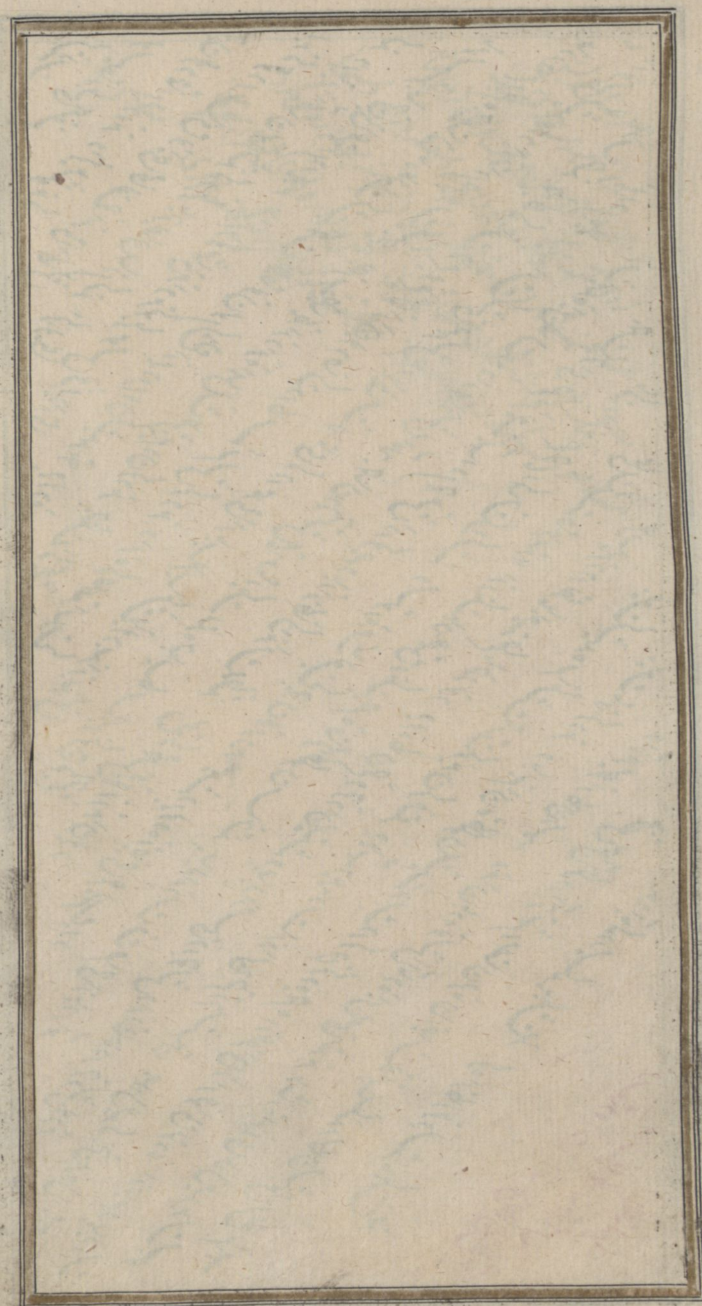
زبان است چون عیش نشکن گرمی مشهور آفاق و ازیم ذکر کعلی

کسیده و چون گیسو بوستان کاسه سپیده بجور ار

هم سر نیست و باصومعه داران

هم مرنسب





این فقاد را
صاحب [illegible] بر درگاه شاه عباس
فرستاده است در التماس [illegible]

بود تا آنکه در [illegible] ما بلت بیز گره از کار فرو بسته ما بلت بیز

مخصص سخن آنکه در آخر شهر رمضان فرمان از جانب نواب سکندر مکان [illegible]

وارد [illegible] کان رسید رندان باده نوش آماده این معنی شدند با شاره ابروی هلال عید [illegible]

بعث تازه کردند و با [illegible] گلگون نشینند دست در گردن کرده چهره در [illegible]

[illegible]

عصری

[illegible]

انا مدینة العلم وعلی بابها حدیث صحیحنك مؤداسی اوزره هر علمده
ابتدا تکلم جناب علی عالی کرم الله وجهه حضرتلرینه میسر اولمشدر که
ذات شریفلرینه مختص اولان کرامات باهره دندر اولا علم نحوده
بو وجهیله کوهر کش سلك تقریر اولورلر که اقسام الکلمة ثلثة اسم
وفعل وحرف الاسم ما انباء عن المسمی الفعل ما انباء عن حرکة المسمی
والحرف ما اوجد معنی فی غیره والفاعل مرفوع وماسواه فرع علیه
والمفعول منصوب وماسواه فرع علیه والمضاف الیه مجرور وماسواه فرع علیه
وعلم معماده محمد اسمنه بو بیت دلکش ایله زمزمه پیرا اولمشلردر

خذ المیمین من میم ولا تنقط علی ام
فام جهها یکن اسما لمن کان به فخری

وعلم کیمیاده بو بیت دلپذیر ایله صحیفه نکار نسخهٔ تحریر اولمشلر
خذ الفرار والطلق وشیء یشبه البرقا اذا احسنته فرجا ملکت الغرب والشرقا

نابی
غنای طبعه نسبت کدای قیصردر
نیاز ناله ایدن حسرت زبانیده

اوز عشقی ایله حق دیلر کم بو ایماندر [illegible]

مرتبه کیفیت ارباب خرابات [illegible]

وصل شکرلب [illegible]

[illegible]

بو عالم فانیده صفا [illegible]

[illegible]

برعالم فانیده [illegible]

[illegible]

یوق حقیقت [illegible] دنیانک [illegible]

باشقه دیه [illegible]

بو ملک فنایه [illegible]

بیلک کرک [illegible]

لیک جعفر [illegible]

دنیا [illegible]

ال وبر سه صفا وصنعی [illegible]

[illegible]

ازخواجه اکرم [illegible]

سیبد الغی بیک مغفله [illegible]

[illegible]

خفلیده ده [illegible]

بر نقطه ده در سر [illegible]

اول نقطه [illegible]

چون حصه [illegible]

مقصودی [illegible]

مب مغلطه در لفظه در باطن وظاهر [illegible]

بر نقطه ایمش اصل سخن اول و آخر

ارصاحب [illegible]

[illegible]

قسمتی [illegible]

کم علمه [illegible]

دنیا طلبی کیمی جهان فانی ایکلده
کیمی اولوروب زور قبیله دنیایی ایکلده

در بار صفات [illegible]

[illegible]

پر کوره [illegible]
ایدران سیحادم [illegible]

آج جهان کوز [illegible]

صوفی بر زمن جسم کوز [illegible]

[illegible]

طوفان [illegible] دنیا [illegible]

ماربه عدو بر بر [illegible]

[illegible]

چون جهلده در ذوق کمالی نیده لم از

قال اهلی صفا ایلیه حالی نیده لم

چون حوج ویبی ایلدیلر ظلم بردار

باطل سوزه آغاز ایده لم بزدخی

چون اوله حرام اصل حقه دینی و عقبی
نه دینی
جهد ایله نه عقبی اوله خاطرده

شاه محمد قزوینی بسلطان سلیم فرستاده است

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا الغفور شکور
قال الله تعالی فی کتابه الکریم ان یمسسکم قرح فقد
مس القوم قرح مثله وتلک الایام نداولها
بین الناس وقال النبی علیه السلام الحمی
یصیب المومن ولا یصیب الم ولا وجع الا ویکون
کفارة لذنوبه حتی القرحة والمرة وقال افلاطون
الالهی القرحة اولها جراحة وآخرها راحة
ویقول العبد الفقیر والمملوک الحقیر القرحة
فرجة فی البدن یخرج عنها العفونات فلهذا
یکتب علی صورة القرحة اللهم اجعلها فرحة
یستتبع الفرحة وجراحة یستعقب الراحة
واجعلها کفارة للذنوب وکاشفة للکروب
یا جابر الکسور وطبیب القلوب

از تذکره حسن چلبی

علم الصرف

تعريفه علم باصول يعرف بها احوال ابنية الكلم التي ليست باعراب شافيه

موضوعه الاحوال المذكورة من الاعلال والادغام والابدال والحذف ونحو ذلك (قواعد)

غايته العصمة عن الخطاء في الكلم العربية (تادية ابنية صح)

علم النحو

تعريفه علم بقوانين يعرف بها احوال التراكيب العربية من حيث الاعراب والبناء والانصراف وعدمه

موضوعه التراكيب العربية وموضوع العلم ما يبحث في ذلك العلم عن اعراضه الذاتية

غايته العصمة عن الخطاء في المقال حتى يكون ذريعة الى علم البيان ومنوالي معرفة القرآن

علم المنطق

تعريفه آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطاء في الفكر

موضوعه المعلومات التصورية والتصديقية من حيث ايصالها الى المجهولات التصورية والتصديقية

غايته العصمة عن الخطاء في الفكر

علم المعاني

تعريفه علم يعرف به احوال اللفظ العربي التي بها يطابق اللفظ مقتضى الحال

موضوعه احوال اللفظ العربي المذكور في التعريف

غايته الاحتراز عن الخطاء في تادية المعنى المراد واما البلاغة والفصاحة فهي الغاية المشتركة بين علم المعاني والبيان والبديع

علم الحكمة

علم حكمت واسطهٔ عقد علوم ودرة التاج سلاطين رسوم نتيجهٔ كمالات انسانيه ووسيلهٔ معارف سبحانيه وحكمت بر علمدر كه موجودات خارجيه نك احوالندن بحث ايدر نفس الامرده واقع اولديغي اوزره طاقت بشريه مقدارنجه

موضوع حكمت موجودات خارجيه در غايت حكمت نجات ابديه وسعادت سرمديه در

علم الهيئة

علم هيئتك بين العلوم قدري آسمان كبرى برتر ومرتبه سي طاق عرش انظار دقيقه وافكار انيقه صاحبلري بو علم شريفه مائل وعلو شاننه قائلدر كه شرف علم شرف معلوم حسبي ايله در تعريفه علم هيئت بر علمدر كه اجرام بسيطه نك علويه وسفليه سنك احوال واشكالي واوضاع ومقادير وابعادي انكله معلوم اولور موضوعه اجرام مزبوره در حيثيت مزبوره ايله غايته فائده سي كمال قوت وقدرت صانع يكتايه وقوفدر

علم اصول الفقه

تعريفه علم اصول فقه بر قواعده علمدر كه اول قواعد سببي ايله علم فقهه على وجه التحقيق وصول بولمق اولور موضوعه ادلهٔ شرعيهٔ كليه در احكام شرعيهٔ اجماليه نك آندن كيفيت استنباطي حيثيتي ايله مبادئسي عربيتدن وبعض علوم شرعيه دن مأخوذدر غرض تحصيل ملكهٔ استنباط احكام غايته احكام شرعيه يي على وجه الصحة استنباطدر وبو علم اگرچه علوم آليه دندر اما علوم اصليه مرتبه سنه منزلدر

قال مالي الفضول اذا تعذر الوصول الى الاصول نطق الدنيا بالفضول

علم تفسیر

تعریفه بر علمدر که معنای نظم قرآندن بحث ایدر قواعد عربیت مقتضاسنجه مبادیسی اصول کلام واصول فقه وعلم جدل وغیرها غرض معرفت معانی قرآن نهایت احکام شرعیه‌نک علی وجه الصحه استنباطنه قدرت

علم خلاف

تعریفه بر علمدر که ادلهٔ اجمالیه‌ده وادلهٔ تفصیلیه‌ده اولان استنباطات مختلفه‌نک وجوهندن بحث ایدر نقض وابرام حیثیتی ایله وجوه مزبوره‌نک بعضیسنه امام مالک وبعضیسنه امام احمد حنبل مذاهب اولشلردر

علم حدیث

تعریفه بر از قواعدی علمدر که انک سببی ایله متن حدیثک وسندلرینک احوالی بیلینور

علم تصوف

تعریفه بر علمدر که روحک معرفت بعد عنده وکیفیت سلوکندن بحث ایدر ریاضت ومجاهده ایله پس علوم اولدی که علم تصوف صفوت علوم وحلیهٔ علمای رسومدر علم ظاهر علم باطنسز اولمز وعلم رسوم علم حقیقتسز معقول اولمز

[illegible]

مرحوم نوعی‌نک نتایج الفنونده هر فنک آخرنده ذکر ایلدیکی دو بیتلردر

در علم حکمت

بو نکته بلنز بر کس بایلیه ... [illegible]

بو حکمت بولنز انسان ایله ... [illegible]

[illegible]

در عالم یک ... یار تو کرمانی نیست
کو را به زلف یار تو ... مانی نیست

مانع از در خوب تو آیینه بشود
تا ملک دید جان و جهان دیده

سوختن بیم ز عاشقی ز دوست
ساعد خود را ز تو ... خفی

[illegible]
... نشد زانوم

[illegible]

امید خوردنش ... نیست از خود دلم
بو عطر بود ... در بردم

ما زین قصیده که آورده‌ام بر آن ماند
چنانکه زیره به کرمان و در به دریا

دیار عجم ملک ... همه
... عرب ... بیم ... دم

چه قدر تو زینت ... صحبت ...
گر نتوان ... [illegible]

[illegible]

چه فایده که از غصه تو نبوده
... لب آلوده

سخن از ... بهار ... بیش
چو خار و ... [illegible]

دل مجروح ما ... [illegible]
یاد ابرو ... [illegible]

سینه باد ... [illegible]
... [illegible]

در این صحرا ... دنیا
... [illegible]

[illegible]
گر توان ... [illegible]

بیش در تو آفاقی زلف
... زلف تو سایه ... ور

دوش ... صبح ... [illegible]
... [illegible]

ما زان گروه خانه ... [illegible]
... گروه خانه ... عالم

گروه ... [illegible]
... [illegible]

همه کرک ... [illegible]
همه ... دستان ... [illegible]

گفت حافظ ... [illegible]
همه ... [illegible]

خورد آب ... [illegible]
... [illegible]

بحافظ ... [illegible]
چو ... غریب ... [illegible]

چه دانی که ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
گر ... [illegible]

نظم ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
دو ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

مجو نازم بکشید از غم [illegible]
[illegible] تو کرد او عقل [illegible]

ستم بجان علامت تا گر برنایم
[illegible] تکبیر غم دیدیم

زنهار شرف [illegible] بردیم
[illegible] خوش [illegible] از دو

نو کس چرخ چرخ بیک [illegible]
کس نگوید که [illegible]

بنغم [illegible] زنبت [illegible]
نه صد باره [illegible]

کی بود صوفی چنان [illegible]
می نخواهد تا کسی [illegible]

بیم گر از این کار [illegible]
[illegible] بیاید تا [illegible]

گر کسی از کوی [illegible] بر نمی آید
کون و دیگر خانه [illegible]

[illegible] زاهدی [illegible]
[illegible] خواهد از کار [illegible]

تو تو گل هست ساده [illegible]
این چند کرد [illegible]

بسم معطی خرابات [illegible]
قاضی [illegible]

درم کل نیستی [illegible]
پیران باده [illegible] جام [illegible]

[illegible]

شاه اسما عبارات [illegible]
دیر [illegible] کرست معنی [illegible]

[illegible] در [illegible]
[illegible] سود [illegible]

زعکس [illegible] کام
[illegible]

بره تا روم [illegible]
چو رسم [illegible]

[illegible] بهار [illegible]

مجلس [illegible]
[illegible]

عاشق از حسرت [illegible]
کو درد و غم [illegible] تمام نکند

[illegible] در [illegible]

[illegible]

مخور از اسد [illegible]
غم [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بس بیم بزه کرد دیم بیدار این زمانه

با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد

قطعه

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

مراد از چار قل معوذتین و سوره
اخلاص و سوره الکافرون است

پنج آیه دیمله عشر شریف
مراد اولنور

پنج سوره دیمله سوره یس
و سوره فتح و سوره تبارک
و سوره نبا و سوره الفجر
مراد اولور

قصابلر یکه جارامینه معهود اولان
الفاظ در
اینکه قراخشاخ و رقوبونه
کوره بالکی هم خاسناخ و
آنتر پنج فلانکس مرد
دیکه مقدار فلانکس پنج تمشد
دمی دیرلر واشکه ماسکی
دهانه کاداک و ادره ناسی
ودره به کفتی برو فوشه
سیندکی دنکه دمی دیرلر
و اتکه به بجکلی و ایلکی بالهزه
دوستمن تیشدی صنفی بجکل
پرده آب آمد دیولر
ظرفای ماوراالنهر معهود
استعمال ایدرلر
بیرک

[illegible]

بوکرت نادر ربی شمس التقوی الخجل الیبوب

معزاصدنی کچوره‌سنی بوجله‌سی سحق ایلیوب بر کوچک شیشه‌یه اچ

قویوب اغزینی محکم تیین لیدیب وکندی وضع تیین لیوب نار اوسط

بر کون کیجه دوره لعده شیشه دبنده بر قرص اوله کر کدر اول قرص

بر مثقالنی یک درم شمس ربا ه طرح ایده‌سن معهود اجزای وضع قور

اعلا یانزنار فرنکی اولور عقرب عقاب

اون ایکی درم کبریت صوی الوب سکز درم زیبق بته جامنک اچنه قو

اول کبریت صوینی اوزرینه قویوب شیشه وضع تیین لیوب نار خلق

بشوره‌سن بر بیاض کوچ کبی اولور لعده بر کوچک شیشه اچنه

نارسندیده بر ساعت مقداری بشوره‌سن تا که قینیا واریه لعده

صوغده شیشه مردا ایلیوب چقاروب دهان اچنه بر مقدار

اعلا کمش اولور استرسک قینادرکن بر دسته وروغ اچنه قو

اعلا اولور خالص صدف رنده‌سی اوچ درم بر بوجق

انجوی خرده سحق اولنور اکین بر انکشتر طاسه لیمون صوی داملد

کا لیمه خلط اوله لعده بر درم کتره‌یی حل ایده جک قدر مای

حکم ایلیوب حل اولدقده ازبازار ذکر اولنان اجزانک اوزر

صحم ایلیوب کال مرتبه سحق ایلیوب حمرا اولدقده حتبلر ایلیو

دلدسن صکره کوکجینی هر کون بر کیجه تهی شکم ایلیوب زور ای

صدوب بر ساعت قدر صکره چقاراسن بر چوقه پارچه‌سنه بیاض

[illegible] ایکیسی [illegible]

اوغلیدر و جمله [illegible] برکت [illegible] اوغلانک [illegible]

وجهی اولدر که [illegible] وفات [illegible]

اول بکیدیک [illegible] وفات [illegible] نکاح ایدر اوغلی

نکاح ایدر [illegible] اوغلانه ایدر [illegible] ایکی

قزن وار ایسه اول [illegible] جاریه [illegible] ایکی فرزند

اولور اول [illegible] وفات [illegible] جاریه [illegible] اختر

اولورسه [illegible] برکت [illegible] اولور و جمله [illegible]

قالور و [illegible] ایکی [illegible]

انکا نکاح ایدر [illegible]

اولمسنه سبب اولمیش

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible] افتاده و حالت [illegible]

آلوده [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

کوکرت ت در زیبق شمس النقره اجنبل ایلیوب

مقرّ اصدنه گچوره‌سن بو جمله‌یی سحق ایلیوب بر کوچک شیشه اچنه

قویوب اغزنی محکم تیخ لیوب وکندی وحی تین لیوب نار اوسط ایله ۱۲۱

بر کون کیجه دوره بعده شیشه‌ده سنده بر قرص اوله کرکدر اول قرصدن

بر مثقالنی بک درم شی رباه طرح ایده‌سن معهود اجزای وحی قورسون

اعلا یا نزنار فرنکی اولور عقرب عقاب

اون ایکی درم کبریت صوی الوب سکز درم زیبق بته جاغنک اچنه قویوب

اول کبریت صویی اوزرینه قویوب شیشه‌ی وحی تین لیوب نار خلقه‌ده

بشوره‌سن بر بیاض کچ کبی اولور بعده بر کوچک شیشه اچنه قویوب

نار سدیده بر ساعت مقداری بشوره‌سن تا که قینیا واریه بعده انزره

صو غدره شیشه‌یی مرد ایلیوب چقاروب دهان اچنه بر مقدار توته‌سن

اعلا کمش اولور استرسک قینیار کن بر دسته ورق اچنه قویه‌سن

اعلا اولور خالص صدف رنده‌سن اوچ درم بر بوجق درم

انجوی خرده سحق اولنور ایکی بر را انکشر طاطله لیمون صویی داملدوب

تا لیکه خلط اوله بعده بر درم کتره یی حل ایده جک قدر ماء لیمون

حکم ایلیوب حل اولدقده ازنازر ذکر اولنان اجزانکه اوزرینه

حکم ایلیوب کالدم تیه سحق ایلیوب جمیا اولدقده حتیبر ایلیوب

داله‌سن صکره کو کوجیسی هر کون بر کیجه تهی شکم ایلیوب زور ایله غدا

ایدوب بر ساعت دن صکره چقاراسن بر چوقه پارچه‌سنه بیاض هستباش

بش درهم سوده ایتمش لادنه [illegible] عنبر [illegible] بعده یوز درهم لادنی
پارچه پارچه ایدوب هر قطعه‌یی کیجه ایچنه قویوب نار اوسط اوت
اوزاقدن دونه دونه بال مومی کبی اریده‌سن اندره‌سن سحیق کل اوزرینه
یاعود کبیری قویه‌سن بر ساعت دوره غلطه دینه چوکه اوزرینه
خالص لادنی بیله قاشق ایله اله‌سن بعده خلطه ایتملک ایچون
ذکر اولنان بش درهم لادنی ایروب شویلجه قویاسن هر پارچه
سی ... کرجی بر جناق ایچنه قویوب یرم وقیه صو قویوب
کوچ سو سیندکده بر اغاج ایله قاریشدروب حل اوله بعده بر عنبر جناغ ایچنه
لادنی قویوب اوزرینه جز علوم ایده‌سن صکره لادنه بر ساعت مقداری
اول جز اولانه سو ایچنده دوروب حل اولدقده تکرار جز علوم ایلدیه
لادنی سحیق کل ایچنه جناق ایله قویوب سوی چکلنجه دوره بیاض
بعده خلطه اولنمش اصل بشی درهم لادنی وبشی درهم زنبق
زعفران اوچ درهم عسل مصفا یاغی بر چکردک عنبر بر چکردک مسک
یوز درهم کلاب خالص مذکور اجزالری بر تنه جامنه وضع ایدوب
کلاب خالص درون ایچنه قویوب بعده بر تنه جام اوزرینه قپایوب
تیق حکمتله بر طرفی وکنارنی محکم صوایوب نار خلقه ایله تصعید
ایلیوب اندره‌سن صودقدره شماعه ایده‌سن بر ایکی اوچ ایچنه
الکدن ایلتدی کل جناغنه قویوب بعده ایکی فنجانه سودن قویوب بر عنبر جناغ
ایچنه بر اوج [illegible] ایله قاریشدروب [illegible] حل اولدقده کل ایله [illegible] قاریشدروب [illegible]

